

دلپرت: کاس‌ها را از اقارب «میتانی»^۱ معرفی میکنند و قائل است طوایف مختلف کاس در حوالی پاراخواتر Parakhoatr که با کوهستان تالش تطبیق میشود سکنا داشته‌اند.

ابن خردادبه «در المسالك و الممالك» ص ۲۲ در حوالی ری و خوار از منطقه‌ای یاد میکند که «کاسپ» نام داشته و در قرن چهارم هجری یا نهمصد میلادی بهمان نام معروف بوده است.

هم‌او گفته: من الری الی مفضل آباداربعه فراسخ ثم الی «کاسپ» سته فراسخ... «مارکوارت در کتاب ایران شهر ص ۲۶-۳۰ چاپ لیبزیک: آبادی کهنه را که استخری در کتاب خود از آن یاد کرده همان کاسپ میدانند که امروز «ایوان کیف» نامیده میشود. شواهدی حکایت دارند که کاس‌ها قرون عدیده بر دوسوی جبال البرز مستولی بوده‌اند که اهم آن شواهد عبارت است از نامیده شدن دریای خزر به نام «دریای کاسپین» و هم چنین سلسله جبال البرز به نام کوه کاس و جبال کاسپین و تنگه معروف به دربند خزر که بین البرز کوه و کویر نمک قرار دارد به نام «دروازه کاسپین» که به همین عنوان در یادداشتها ثبت شده و هنوز زبانزد است: تاریخ ظهور این قوم را «دیاکونف» در کتاب «تاریخ ماد ص ۵۴» قرن هجدهم پیش از میلاد دانسته است ولی هنری فیلدر در کتاب خود بنام «مردم شناسی ایران» ص ۱۸۹ به نقل از کتاب «بررسی صنایع ایران» تألیف «ارنست هرتسفلد و سر آرتور کیث» کاسپیان‌ها را در هزاره

۱ - گیرشمن وعده‌ای از محققان باستانشناس «میتانی» را شعبه‌ای از نژاد کاسی معرفی کرده‌اند ص ۲۶ از کتاب گیرشمن و در صفحه ۴۴ همان کتاب آمده است «دسته‌ای از هندوایرانی‌ها که ظاهر آیشتر از افراد جنگجو مرکب بوده‌اند با «هوری»‌ها که قومی بومی بوده‌اند همزوج شده و پادشاهی «میتانی»، mitanni را تشکیل دادند. آنها برین‌الته‌ترین شمالی و دره‌های شمالی زاگرس که مسکن قوم «گوتی» بود مستولی شدند. کشور آشور را در حصار گرفتند. با مصر متحد شدند و با مقتدرترین فراعنه قرابت سببی پیدا کردند و بهترین دوران پادشاهی آنان ۱۴۵۰ ق.م بود. این سلسله در پایان قرن چهارده پیش از میلاد از میان رفت ولی آثار تمدن و هنر آنان که از تمدن سومری مایه گرفته بود قرن‌ها برجای ماند.

چهارم و پنجم قبل از میلاد کشاورز حتی کشاورزان اصلی معرفی میکنند که علم کشاورزی را به دریاکناران و اطراف سند و سیحون و جیحون و دجله و فرات منتشر کردند» بهر تقدیر قدیمیترین سندی که اشاره به نام کاسها میکند متونی است که از عهد (پوزور این شوشیناک) «۲۴۰۰ قبل از میلاد» بدست آمده که درص ۴۸ کتاب ایران گیرشمن بدان اشاره شده است.

کهن ترین مستند مکتوب فارسی که از جایی به نام «کوس» یاد میکند شاهنامه فردوسی است در آنجا که ضمن سرگذشت فریدون میفرماید: «وزان پس فریدون به گرد جهان بگردید و دید آشکار و نهان. ز آمل گذرسوی تمیشه کرد. نشست اندر آن نامور بیشه کرد کجا کز جهان «کوس» خوانی همی. جزاین نام نیزش ندانی همی و با این گزارش چنین گواهی میدهد که در عهد فریدونیان و پیش از کیانیان در جنوب دریای خزر محلی به نام کوس بوده که هنوز مناطقی بنام کوس و تمیشه و کاس در «نا تسل کنار» از نور مازندران و هم چنین در غرب گیلان وجود دارند.

اما درباره زبان کاسیها یا کوسیها بعضی محققان زبان کاس را به گروه هندواروپائی مرتبط دانسته اند ولی دیاکونف مدعی است: مدارکی بدست نیامده که حکایت کند قبایلی که از اواسط هزاره دوم ق.م در ایران میزیستند بزبان هند و اروپائی متکلم بوده باشند «چهار صد به هزاره های پیش از آن» فقط از زمان «مادی»ها به این زبان برمیخوریم اما «هرتسفلد» باستانشناس معروف و سرآرتور کیث «Sir Arthur Keith» در کتابی که تحت عنوان «بررسی صنایع ایران» نوشته اند در فصل مربوط به «ایران بعنوان مرکز ماقبل تاریخ» چنین آورده اند: «نام نژادی ایران به مردم آریائی... پس از استقرار آنها در فلات ایران اطلاق میشود و نمیتوان آن را برای ساکنین قبلی این ناحیه بکاربرد... ولی برای اینکه دقیق باشیم، احتیاج به نامی برای ساکنین قبل از آریائی این ناحیه داریم... بدلائل زیاد کلمه کاسپیان، نام قابل قبولی برای اهالی بومی و هم چنین برای فلات ایران قبل از ورود آریائیها میباشد» و اضافه کرده اند «شواهد فرضی قوی برای این فرضیه وجود دارد که کاسپیانهای اوائل هزاره چهارم حتی پنجم قبل از میلاد کشاورز بوده اند و دانش کشاورزی از فلات کاسپیان به سرزمینهای کنار دریا و اطراف رودهای جیحون و

سیحون و دجله و فرات سرایت کرد و انتشار یافت.»

«هرتسفلد» در گزارش دیگری گوید که: اقوام ایلامی - لولوبی. گوتی - اورارتو که به ترتیب در حوالی زاگرس از جنوب بشمال در همسایگی یکدیگر قرار داشتند از یک گروه نژادی و زبانی به نام کاس - یا کاسپی هستند.

در این زمینه اظهار نظر دکتر گیرشمن هم که در کتاب ایران ص ۴۸ آمده است قابل توجه میشود آنجا که میگوید «در حال ممکن است که اصطلاح کاس سی یا کاس پی مفهوم نژادی و سیعتری از تسمیه قوم واحد در میان اقوام زاگرس، داشته باشد بلکه شامل همه اقوام آسیانی «یعنی اقوام غیر هند و اروپائی و غیر سامی» که ایران را اشغال کردند.، می شده است: نام کاس ها «کاسیان» چنانکه توسط استرابن یاد شده است: (به منزله میراثی است از سکنه بسیار قدیم...) که ظاهراً جای خود را به کاسی ها سپرده بودند.

به شرح گزارش های بالا معلوم میشود که تاریخ نویسان عهد قدیم و محققان قرن اخیر و هم چنین باستان شناسانی که با کشف آثار از مناطق مختلف تاریخی به منابع جدیدی دست یافته اند در این نکته اتفاق نظر دارند که کاس ها اعم از کاس پی و یا کاس سی از قدیمی ترین مردمان قبل از آریائی هستند که تا کنون شناخته شده اند.

مردمانی که در نواحی غربی و جنوبی دریای خزر و صحرای گرگان میزیستند و از آنجا به آن سوی البرز راه یافتند و بر شرق و غرب سلسله جبال زاگرس مستولی شدند و در غرب آن یعنی در جلگه بین النهرین دولتی دراز مدت تشکیل دادند و در شرق زاگرس آثار فراوانی از تلاش های فرهنگی و صنعتی خود در اطلال دامنها و نچد ایران به یادگار گذاردند که بعضاً بدست مکتشفان و اهل نظر رسیده و مبنای داوریهها شده است.

استرابن در کتاب نهم فصل ۱۳ آورده است: کاس سی ها مهاجرانی هستند که از جانب دریای خزر آمده اند و وطن آنها را کنار دریای خزر معرفی میکنند یعنی حوالی

مواضعی که در آن تیره کاس پی‌ها سکنا داشتند.

استرابن راه حرکت کاس‌سی‌ها را که در یسارداشت‌های مختلف بانام‌های کوس‌سی - کیس‌سی - کوسایو - کوشائیو- کاش‌شو معرفی شد. اند.، از دریاکناران به زاگرس « کردستان . کرمانشاهان و لرستان و به‌جانب غربی زاگرس یعنی بین‌النهرین» اینطور وصف میکند «آنها از کوه‌های کوسی - «مردی = ماردی» و او کسی گذشتند و به زاگرس رسیدند» و چنانکه میدانیم این تیره بدو بانفوذ صلح‌جویانه و بعد باقهر و ستیز بر بین‌النهرین چیره شدند و از سال ۱۷۴۷ قبل از میلاد تا سال ۱۱۷۱ ق.م بر آن سرزمین حکم راندند در عین حال در دامنه شرقی زاگرس در همسایگی «ایلام» آنروز نیز کوفری داشتند که آثار کوشش‌های مدنی آنها بنام «تمدن عصر مفرغ» از لرستان و صفحات مجاور آن کشف شده است .

نشانی‌هایی از کاس : از قوم کاس در شرق و غرب ایران و در فلات و دریاکناران شمال، نشانی‌هایی به‌جا مانده است که حکایت از توقف ممتد آنان در مناطق مذکوره دارد. تاجائی که آن مناطق به‌نام کاس مشهور شده‌اند که قدیمی‌ترین آنها دریاچه ایست در سیستان که در این زمان به‌نام «هامون» شناخته میشود ولی در گذشته دور یعنی قبل از ظهور زردشت به‌نام «کاس‌ای Kasaoya» معروف بوده و به‌مین نام در متون مذهبی آریائی‌های قدیم دیده شده است.، در یشت ۱۹ یا خوریشت Khwaryasht که به تشخیص کریستن‌سن دانمارکی مستشرق و محقق معروف از یشت‌های قدیمی و منسوب به معتقدات دینی آریائیان پیش از زردشت است چنین آمده :

«فرکیانی Kava enem Khwareng·ha» با آن کس یار خواهد شد که تسلطش از آنجا شروع شده باشد که «کاس‌ای» قرار گرفته» در بندهای ۶۵-۶۹ همین یشت.، محل کاس‌ای را نشان میدهد بدین توضیح: «رود ده اتومنت Haetumant (یعنی هلمند یا هیرمند» و رودهای دیگری که به دریاچه کاس‌ای «هامون» میریزند.، و باز جای دیگر که گوید «کاس‌ای که از (هه اتومنت) تشکیل یافته» نک: کتاب کیانیان ص ۲۲-۳۱.

با این توضیح نام کاس دره شرق ایران بر دریاچه هامون دیده می‌شد آن چنانکه نام کاس پی بردریای مازندران در شمال و نام کاش در نجد ایران بصورت کاشان «بالف و نونی که افاده معنی نسبت و مکان میکند» دیده شده و میشود علاوه بر اعلام مذکور آبادی‌های مختلفی را در ساحل جنوبی دریای مازندران میتوان یافت که به نام کوس و کاس نامبردارند مانند کوس رز در مازندران کوسان دشت در گیلان هم چنین کاسان کسما - کاس آمدان و غیره که نام تیره کاس و کوس را تداعی میکنند اما در غرب، آثار فراوانی از ناحیه لرستان و پل ذهاب از بن اطلال بدست آمده که از طرف باستانشناسان معروف به نام تمدن، منفرع نامگذاری گردیده و محصول تلاشهای هنری و صنعتی کوسیان یا کاسیت دانسته شده و به نام آنان ثبت شده است.

نام کاس علاوه بر آنکه بر روی آبادی‌ها باقی مانده است به صورت صفت هم در لجه گیلکی متداول شده است که بر چیزهای پریده رنگ یا بی رنگ اطلاق میشود فی المثل سرخ پریده رنگ را «سرخ کاس» «باسوم مفتوح» و آفتاب بی رنگ او آخر پائیز را (کاس آفتاب) «باسوم مفتوح» و چشمهای زاغ، عسلی روشن - دودی روشن کبود روشن «کاس چوم» = کاسی چشم خوانند.

شاید کاسها مردمی سفیدپوست پریده رنگ و زاغ چشم بوده‌اند که مشخصات آنان ذیل نام «کاس» - صفتی شده و در فرهنگ اقوامی که جانشین آنها شده اند راه یافته و به گیلکان امروز رسیده است. در گیلان کنونی مخصوصاً در ناحیه غربی آن واژه کاس هنوز بصورت پیشوند نام کسان دیده میشود مانند کاسماری «با رای مفتوح» نامیکه به دختران داده میشود - به معنی «مادرك كاس» یا کاسگول «با سین مفتوح» نامیکه

۱ - کوس رز - ۱۶ ک باختر آمل - کس لیان - از سوادکوه شهرستان شاهی -

کاسمان کلا و غیره «در مازندران» کاسان - ۱۶ ک شمال خاوری فومن - کاس آمدان - که بمفهوم

«کاس اچمندان - استخر کاس» را افاده میکند و امروز کاس احمدان خوانده میشود ۳ ک شمال

فومن - کسما - ۴ ک شمال صو معه سرا «در گیلان».

به پسران داده میشود - به معنی «گل کاس» و گاهی بصورت صفت همراه اسم میآید مانند «کاس آخوند» یعنی آخوند زاغ چشم - و «کاس کولی» یعنی کولی زاغ چشم).
 بهر حال نام این قوم در زمانهای تاریخی در ردیف نام اقوامی آمده است که در رکاب شاهنشاهان ایران در جنگ علیه دشمنان شرکت داشته اند. هرودوت ضمن شرح لشکرکشی های خشایارشا به آتن پایتخت یونان، لباس آنان را در کتاب ۷ بند ۶۰ چنین وصف میکند. کاس پی ها ارخالقی از پوست بز و کلاهی نم دین بلند و نوک تیز داشتند اسلحه آنها عبارت بود از کمانی «از نوعی نی» و قمه = اما درباره کاس سی ها گفته است که آرایش آنها از حیث لباس و اسلحه مشابه پارسیان بوده است و کلاهشان نظیر کلاه کاس پی ها دراز و نوک تیز بوده است. «نک: تصویر کاسی و قهرمان گیلی».
 نام کاس سی ها و کاس پی ها در عهد اشکانیان تدریجاً به فراموشی سپرده شد بطوریکه در روزگارانی که به میلاد مسیح منتهی میشد بوجود چنین قومی گواهی نشده است گوئی به مرور زمان بین سایر اقوام ایرانی مستحیل شده بودند ولی نامشان همچنان در اعلام جغرافیائی باقی مانده است.

کوه های کوسی - اماردی - اکسی گفتیم استرابن کاس سی = یا = کوس سی ها را مهاجرانی میدانند که از کوه های (کوسی) و (ماردی) و (اکسی) گذشتند و به زاگرس رسیدند اینک برای آگاهی به موقع جغرافیائی کوه های مذکور و نام هائی که در زمان مادارند ذکر نکاتی را لازم دانستیم:

پیشتر گفته بودیم که سخنور نامی ایران حکیم ابوالقاسم فردوسی ناحیه ((کوس)) را در حوالی ((تمیشه)) معرفی نموده بدین شرح که فریدون از آمل گذشت به «تمیشه»^۱

۱- در شمال یعنی گیلان و مازندران دو ناحیه دیگر هم به نام «تمیشه» وجود داشته است که یکی از آن دودرشش فرسخی شهرساری بر سر راه استرآباد قرار داشت و جغرافیا نویسان اسلامی آن را طمیشه ثبت کرده اند این ناحیه به سال ۳۳۰ هـ/ق به تصرف سوای مهاجم تازی که تحت فرماندهی سعید بن العاص بن امیه بود درآمد.

رسید - کجا کز جهان «کوس» خوانی همی و میدانیم که دربخش نور از شهرستان آمل ناحیه ایست جنگلی به نام «تمیشان» که یادآور نام تمیشه است منتها با «الف و نونی» که افاده معنی نسبت و مکان میکنند. حد جنوبی این بخش و بخش مجاورش که کجور نام دارد رأس الجبال البرز است که در عهد ساسانیان و قرون اولیه اسلامی بنام «جبال پادوسبان» معروف بوده است جبال پادوسبان یا ارتفاعات جنوبی «نور و کجور» از جهت غربی متصل میشود به کوه‌هایی که ((جبال دیلم)) خوانده میشد و مشتمل بر ارتفاعاتی است که در مرزهای جنوبی تنکابن - رانکوه گیلان - دیلمان و امارلو قرار دارد. مناطقی که بزعم محققان سرزمین ماردی‌ها بوده است قومی که سفید رود به سبب عبور از سرزمین آنان ((مردوس یا ماردوس)) نام گرفته بود با این توضیح میتوان گفت جبال دیلمان که از قطعاتش نام بردیم به ویژه در مناطقی که مشرف به سفیدرود یا ((مردوس سابق)) است همان کوه‌های ماردی است که بین رشته کوه‌های کوسی ((جبال پادوسبان)) و کوه‌های ((اوکسی)) قرار دارد.

اما کوه‌های اوکسی. به ترتیبی که استراپن نشان داده است قاعدتاً باید از ماردی که موضعش را فوقاً تعریف کردیم به سوی غرب تا زاگرس ممتد باشد. لاجرم چنین ارتفاعات را باید در جهت غربی مارد جستجو کرد. در این باره مقدمتاً توضیح میدهم که

→ همیشه دیگر در جوار شهر رشت جانب شرقی صیقلان رودبار «سیاورود» سابق قرار داشته که با گسترده شدن شهر رشت و ضمیمه شدن اراضی آن به شهر رشت نامش از زبانها افتاد ولی بر قبایله‌های گذشته باقی است. سر بازخانه سابق رشت و تأسیسات نظامی. آنسوی پل عراق کنار جاده قدیم رشت به تهران و هم چنین ساختمانهای مختلف دولتی و خصوصی بر قسمتی از همیشه مذکور احداث گردیده است. این دو آبادی یعنی همیشه مجاور شهرسازی و همیشه هم جوار رشت از حیث موقع و مشخصات طبیعی و جغرافیائی با تعریفی که از «کوس» و ارتفاعات «کوسی» شده بود منطبق نمی‌باشد به خصوص که هیچیک از آن دو همسایه دیوار بدیسوار و بر سر راه ماردی‌ها نبوده‌اند لاجرم تمیشان را بدلالی که ذکر شده منطبق با تعریف «کوس» دانستیم.

پرمایه‌ترین سرچشمه‌های سفیدرود که در عهد قدیم مردوس خوانده می‌شد ناحیه ایست بدنام چهل چشمه در کردستان و بر ارتفاعات زاگرس. از این سرچشمه است که آب‌های فراوان سرازیر میشوند. پس از عبور از قعرالدره‌های کردستان از ناحیه بیجار گذشته به‌ماه‌نشان زنجان و از آنجا بعد از دریافت آب از قسافلانکوه و سپند به‌میانه می‌رسند سپس ذیل نام ((قزل‌اوزن...)) به سوی شرق جریان یافته بعد از گذشتن از طارم به‌منجیل رسیده پس از پیوستن به ((رود شاهرود)) ذیل نام ((سفیدرود = مردوس)) از جنوب به‌شمال سرازیر شده و بدریای خزر می‌رسند بدین ترتیب قعرالدره‌ها و دهلیز هائیکه، عادی رود مذکور از چهل چشمه کردستان به‌منجیل گیلان بوده است در فصولی که آب رود کاهش می‌یافت می‌توانست راه طبیعی مهاجران از جمله ((کوسی)) ها بوده باشد بر اساس این نظر ارتفاعاتی را که در بالا ذکر کردیم ارتفاعات ((اوکسی)) می‌خوانیم باقی می‌ماند وجه تسمیه ((اوکسی)) . در این باره نظر نگارنده بر این است که یادداشت نویسان خارجی عهد قدیم به جای حرف‌ها ((سین - شین - ز)) غالباً حرف ای‌کس لاتین ((x)) را به کار برده‌اند به جای نام ((وخنش)) که برآمو دریا اطلاق می‌شد ((اوکسی = اوکسوس)) ضبط کرده‌اند هم چنین نام هوزی = اوزی را که شاید مخفف هوا و آواظ .. بمعنی خوش کلام یا نیکو سخن باشد و امروزه خوزی خوزستانی می‌خوانیم ((اوکسی)) نوشته‌اند ای بسا ارتفاعات واقع بین مارد و زاگرس که نام اوزی آنرا فوق‌الذکر کردیم نامی مانند اوش - یا ((اوز)) داشته که آن‌را هم به صورت ((اوکسی)) ثبت کرده‌اند. اگر این فرض قبول شود جزء دوم نام ((قزل - اوزن)) قابل توجه می‌شود.

۱- اوزان - اوش به معنی « نرگس شکفته » ثبت شده « امام شوشتری » .، شاید « ایهر زنجان » ~~نامی است که بجای « عبهر » آمده که معنی نرگس شکفته می‌دهد یا آبادی~~ « اوزجان » و اعلامی مشابه که بر ارتفاعات آنسوی سفیدرود است ریشه نام « اوکسی » بوده باشد قابل یادآوری است که « اوش » با مفهوم « کلنگ » که مرغی است دریائی .، نیز دیده شده است.

نظری به واژه‌های سی Si و پی Pi

یافتن مفهوم واژه‌های سی و پی که پسوند نام کاس می‌باشد مورد توجه محققان بوده و هست و مستشرقانی در این باره اظهار نظر کرده‌اند از جمله بارتولد Bartold. و هر تسفلد واژه «پی» را علامت جمع دانسته‌اند به این اعتبار که «پی Pi» در فرهنگ ایلامی = علامت جمع و بمنزله «الف و نون جمع» در فارسی بوده است و احتمال داده‌اند که این علامت جمع، بدفرهنگ کاسی‌ها که در آن روزگار همسایه شمالی ایلام بوده‌اند راه یافته باشد که این نظریه مورد قبول قرار نگرفته است.

از جمله «ریچارد فرای» ... در کتاب میراث باستانی ایران آورده است «شیخ شاهی که دال بر این نکته باشد که علامت «p i» علامت جمع ایلامی است یا عمومیست داشته و در زبان کاسی نفوذ کرده باشد، درست نیست».

علی حاکمی باستانشناس ایرانی طی سخنرانی خود در پنجمین کنگره بین‌المللی باستانشناسی و هنر ایران «نک به یادنامه کنگره مزبور ۱۳۴۷» واژه پی را ریشه کلمه «بیه Bya» میدانند که در گیلان زبانزد بوده و به نقل از «کتاب هفت‌الیم» «بیه» را به مفهوم رود = آب پیشنهاد کرده است و واژه سی را نیز به معنی کوه دانسته است که با همین مفهوم در اعلام آبادیها و مناطق کهن گیلان بساقی مانده است. نگارنده نظر آقای علی حاکمی را قابل قبول میدانند زیرا چنانکه توضیح شده است مفید بود که از جنوب به شمال جاری است، سرزمین گیلان را از میان میبرد و به دو حصه شرقی و غربی تقسیم میکند. که قسمت غربی آن را بی‌پس و قسمت شرقی را بی‌پیش می‌خوانند.

۱- در این مقام لازم است یادآوری شود از جمله ویژگیهای دستوری گیلکی اینست که صفت بر موصوف و مضاف الیه بر مضاف مقدم میشود و بوسیله «فتحه اضافه» به یکدیگر مربوط میشوند آنچنان که در فارسی صفت و موصوف یا مضاف و مضاف الیه توسط «کسره اضافه» با یکدیگر ارتباط میابد لاجرم «بی» که در اعلام بی‌پس و بی‌پیش، می‌آید با دوم مفتوح تلفظ میشود و در کتابت بر حسب ضرورت بصورت «بیه پس و بیه پیش» نوشته میشود که در کتابها به همین صورت ضبط شده است.

در باره آن نویسنده حدود العالم «۳۷۲ ق. ۹۸۲ م» چنین توضیح داده بود «در این گیلان دو گروهند يك گروه میان دریا و رود. ایشان را (این سوی رودی) خوانند و دیگر گروهی میان رود و کوه، آنرا (آن سوی رودی) گویند در قرنهای بعد مناطق بین دریا و سفیدرود به «بی‌پس» بایای مفتوح معروف شد و نواحی بین سفیدرود و کوه «بی‌پیش» خوانده شد. با این توضیح - «بی» به یقین به معنای رود است که وقتی پسوند نام کاس شود معنی «کاس ساحل رود یا کاس ساحلی یا کاس دریا کنار یا کاس، رود کنار» را بدست میدهد و باور کردنی است اگر گفته شود که کلمه «بی» تحریف شده واژه «پی» است.^۱

۱- سی رستاق: که سیار رستاق نوشته و خوانده میشود بمعنی «روستای کوهستانی» ۵۱ك

جنوب رود سر .

۲- سی بن: ۴۲ك خاور رود بار کوهستانی با معنی «بن کوه».

۳- سی پل: ۳۶ك جنوب رود سر گیلان کوهستانی با مفهوم «کوه پل = پهل = پهلو

» به فتح لام» اشاره به «اشک» ها.

(در گیلان کلمه پل متداول در فارسی را «پورد» گویند).

۴- سی کل: (دوم و سوم مفتوح) ۵ك جنوب باختری لاهیجان مرکز منطقه کوهستانی

دیلمان.

با مفهوم «مرد نیرومند کوهستان = مسرد رشید کوه = یا کوه سر بر کشیده و

برافراشته» که سیاهکل نوشته میشود.

۵- سوگوا بر: ۱۷ك جنوب رود سر کوهستانی با مفهوم «کنار جایگاه کوهستانی» .

۶- سی ستان: که سوستان هم خوانده میشود ۴ك جنوب لاهیجان کوهستانی با مفهوم

«کوهسار».

۷- بی بالان- رود بالنده و فزاینده در گیلان شرقی.

۸- بی لوا = بیالوا = لبدود - ساحل رود - رود کنار = گیلان غربی.

۹- بی پس- بی پیش = بادوم مفتوح = که بیه پس و بیه پیش نوشته میشود.

درباره واژه «سی» هم که پسوند نام کاس بوده و هنوز بامفهوم «کوه» بر اعلام و نام آبادیهای کوهستانی باقی است میتوان قبول کرد که واژه ایست بسیار کهن و قدیمی که از چهار هزار سال پیش از میلاد تا کنون لفظ و معنایش دست نخورده باقی مانده است که در اعلام نشان دادیم.

بنابراین میتوان گفت کاس ها قومی بودند مشتمل بر دو تیره ساحلی و کوهستانی که اولی را باصفت ممیزه ((بی-پای-پی)) کاس ساحلی خوانده اند که در حوالی دریای خزر و رود هائیکه به دریای خزر میریخته سکنا داشته اند و نام خود را به دریای خزر داده اند و هم اینان بودند که بعداً از جهت شمالی البرز بسوی دامنه های جنوبی البرز سرازیر شده و در فلات گسترده شده و بابومیان منطقه کنار آمدند تیره دوم که باصفت ممیزه ((سی)) معرفی شده اند ظاهر آکاس های کوهستانی بوده اند که از تیره اولی جدا شده و از طریق کوه های کوسی و ماردی و اوکسی که پیشتر وصف کردیم گذشتند و بزاکرس رسیده گروهی به جلگه بین النهرین راه یافته و تدریجاً بر آن مسلط شدند و گروهی دگر در مناطقی مانند لرستان و مناطقی شمالی آن ناحیه اقامت کرده و آثاری از تمدن خود در این سو و آن سوی زاگرس بجا گذاشتند.

اثری هفتاد و پنج هزار ساله

در فصل های پیش از دیدگاه شاهنامه فردوسی و کتاب دینی ایرانیان به سرزمین های جنوبی دریای خزر که بین دریا و رأس الجبال البرز قرار دارند نظر انداختیم و به دنبال آن از آراء باستان شناسان و محققان که مبتنی بر آخرین اکتشافات و تحقیقات بود آگاهی هائی درباره مردمان ساکن سرزمین های مذکور یافتیم. حال در این فصل به مستندات اشاره میکنیم که در غارها و اطلال حاشیه جنوبی و شرقی و غربی دریای خزر بدست آمده است که مهمترین و قدیمی ترین آن مستندها ، استخوانهای فسیل شده انسانهایی است که بنابه تشخیص و گزارش کاوشگران و زمین شناسان، هفتاد و پنج هزار سال پیش و به روایتی کمتر در ساحل جنوبی دریای خزر می زیستند.

پیشتر گفتیم که بعضی دانشمندان فاصله آخرین یخبندان را با زمان ما پنجاه

هزارالی یکصد و پنجاه هزار سال دانسته‌اند. براساس این تخمین هر اثر طبیعی یا مصنوعی که از قشرهای دوران یخبندان یا دوره‌های پیش از آن کشف شود. ظاهراً یادگاری خواهد بود که لااقل پنجاه هزار سال بر آن گذشته است.

شاید بر مبنای چنین محاسبه‌ای استخوانهای فسیل شده سه انسانی را که در غار «هوتو» از توابع بمشهر مازندران یافته‌اند اثری هفتاد و پنج هزار ساله معرفی نموده‌اند کشفیات مزبور بوسیله هیئتی صورت گرفت که از دانشگاه ((پن سیلوانیا)) به ریاست دکتر کارلتون کون D, Carleton, S. Coon به ایران اعزام شده و در سال ۱۳۳۰ ش به مازندران رسیده و در غارهای ((کمر بند)) و ((هوتو)) به کاوش پرداختند. آنها کف سنگ آهکی غار هوتورا حفر کردند. طی چهار هفته کار به آثاری از تمدن‌های عصر آهن خام و برنز - و در عمقی پائین تر به عصر مس و پائین تر از آن به عصر سفال و سنگ تراشیده دست یافتند. در این قسمت از عملیات آثاری کشف کردند که نشان می‌داد انسانهای دوران مذکور چگونه از مرحله شکار حیوانات گذشته و به دوران شبانی و رام کردن حیوانات اهلی رسیده‌اند و از چه دوره‌ای بزراعت پرداختند و به جمع آوری محصول مبادرت کرده‌اند. بیست پا پائین تر از طبقات مذکور زیر یک قشر سنگریزه‌های سخت دوره یخچال‌ها، استخوانهای فسیل شده انسانهایی را بدست آوردند. که گوئی دایره‌وار کنار هم نشسته بودند که طاق غار بر آنها فرود آمده است از مطالعه آلات سنگی و استخوانی که در حوالی آنها یافته شد چنین استنباط شد که شاید اولین بار بشر کامل در این حدود از جهان کشاورزی نموده و بساط تمدن را گسترده است.

از مشخصات انسان غار هوتو که قابل توجه دانسته شد این بود که اسکلت آنان از لحاظ استخوان بندی و از حیث دست و پا فرق محسوسی با انسان کنونی نداشته و طول قدشان ۱۷۰ سانتیمتر بوده است منتها جمجمه آنها کوچکتر و دندانهایشان همه سر پهن و آسیائی و مربوط بدوران علفخوارگی انسان بوده است.، دیگر از مشخصات جالب و نظر گیر این بود که استخوانهای مزبور با استخوانهای نیمه انسان

ماقبل تاریخ که پیشتر کشف شده و گویا در همین دوره میزیسته اند فرق نمایان داشت . به این توضیح که اسکلت و جمجمه انسان غار هوتو متعلق به انسان کامل و جدیدی بود که تا آن زمان فقط در جنوب دریای خزر یافت شده و چنین احتمال داده شد که آنها ، نیای مستقیم بشر امروزی بوده اند .

در طبقات بالاتر از قرارگاه انسان «هوتو» آثار دو مرحله از پیشرفت و تکامل بدست آمد که پایه آن روی شکار حیوانات قرار داشته و بالاتر از آن ورود انسان را به مرحله شبانی نشان میداد لوئی و اندنبرگ Louis Vandenberg استاد دانشگاههای ((گانو بروکسل)) در کتاب باستانشناسی ایران باستانی ترجمه عیسی بهنام ص ۵ چنین نظر داده است : ((آثاری که از غارهای ((کمر بند)) و ((هوتو)) پیدا شده همه مکمل یکدیگرند، و بما اجازه میدهد که در ناحیه مازندران تحول وجود انسان را از دورانهای یخبندان تا عصر حاضر مشخص نمائیم)) در جای دیگر گوید: ((درواقع در هیچیک از نقاط ایران اطلاعات مبسوطی راجع به تمدنهای گذشته مردم این سرزمین مانند اطلاعات بدست آمده در غارهای مذکور ((هوتو و کمر بند)) کشف نشده است.

پیداشدن آثاری مربوط به ازمینه قبل از تاریخ در غرب و شرق دریا کناران خزر دلیلی بدست میدهد که غار نشینان جنوب دریای خزر، نه تنها دوران یخبندان را تحمل کرده و دوران باران را پشت سر گذاشتند، بلکه بر اثر افزایش نفوس، به اراضی بیشتری محتاج شدند و بناچار به سوی مشرق و مغرب و جنوب سرزمین خود به راه افتادند در ضمن توانستند حاصل تجربه های قسرون را از نسلی به نسل دیگر انتقال دهند که نمونه های فراوانی از نتایج آن تجارب، به صورت آثار صنعتی و هنری اعم از سنگی ، سفالین، مسین و مفرغی و آهنی در مناطق پیش از تاریخ بدست آمده است. از جمله آن مکانهای قبل از ازمینه تاریخی که مورد فعالیت های تحقیقی قرار گرفته، منطقه هائی از تالش گیلان و نواحی مجاور آن است مانند لنکران - کلات قلعه - حسن زمینی آقاولر - گئور قلعه سی - شاهگل دره - ونمین امیرتومان و همچنین دره لار و بستر

رودخانه «آب پرده» است درمازندران^۱. واطلال ((تورنگ تپه)) و ((شاه تپه)) است در گرگان، و نواحی شمالی و جنوبی آن منطقه مانند «گرگان آنو» نزدیک عشق آباد و «تپه حصار» و «شیرزیان» در دامغان که آثار کشف شده از منطقه‌های مذکور وجود ارتباط هنری و فرهنگی و صنعتی سریاکنار خزر را تأیید میکند.* تشابه شیوه‌های ساخت و اسلوب هنری بعضی از همان آثار، با ابزار و آلاتی که در فلات ایران یاد شده‌های زاگرس و آنسوی آن در جلگه بین‌النهرین و سرزمین سومریمها بدست آمد حکایت از آن دارد.

- * ۱- در فاصله سالهای ۱۲۶۹ - ۱۲۷۸ هـ «ژ. د. مرگان J. Dejmorgan» در تلاش گیلان و دره‌لار مازندران و «خرگوش تپه» گرگان اکتشافاتی بعمل آورد و گزارش مشروحی در کتاب خود به نام «تمدنهای اولیه» تنظیم و منتشر کرد.
- ۲- به سال ۱۲۸۸ هـ هیئتی بریاست «پومپلی R. Pum pely» در محل پیش از تاریخ «گرگان آنو» به کاوش پرداخت و به آثار پیش از تاریخ دست یافت.
- ۳- در فاصله سالهای ۱۳۱۱ - ۱۳۵۰ هـ هیئتی بریاست «دکتر اریک اشمید Dr. Schmidt» از طرف دانشگاه پنسیلوانیا در «تپه حصار دامغان» به گمانه‌زنی و کاوش پرداخت آثار زیادی از دورانهای مختلف پیش از تاریخ و زمانهای تاریخی کشف کرد.
- ۴- به سال ۱۳۱۰ هـ هیئت دیگری از دانشگاه پنسیلوانیا بریاست و دکتر و ولسین Dr. F. Wulsin» در ۱۹ کیلومتری شرق استرآباد، محل پیش از تاریخ «تورنگ تپه» را بدست عملیات اکتشافی سپرد و آثار زیادی از دورانهای پیش از تاریخ و ازمنه بعد کشف نمود.
- ۵- به سال ۱۳۱۲ هـ هیئت باستانشناس سوئدی به سرپرستی «آرن Dr. Arn» سرزمینهای واقع بین شهر گرگان و قره‌سورا مورد مطالعه قرار داد و «شاه تپه بزرگ» را که در ۱۳ کیلومتری شمال غربی استرآباد واقع است بدست عملیات اکتشافی سپرد.
- ۶- به سال ۱۳۳۰ هـ نیز به شرحی که گذشت انسانهای غار هوتو و تمدنهای غار کمر بند وسیله هیئتی بریاست دکتر کارلتون کون کشف شد.

که تمدن دریا کنار خزر بر اثر جابجاشدن اقوام، از جهتی به سرزمین‌های مجاور دریای داخلی درفلات ایران رسیده و از جانب دیگر به دره‌های حاصلخیز «زاگرس» و جلگه آنسوی آن، در بین‌النهرین راه یافته است. بی‌شک تمدن مذکور با تمدن ابتدایی غارنشینان شرق و غرب فلات که با پایان یافتن دوران باران از قرارگاه خود به راه افتادند و به جستجوی شکار یا زمین‌های سرسبز برای تعلیف مواسی خود پرداختند و به مرور زمان به سواحل دریای داخلی رسیده و واحدهائی به وجود آورده بودند. تلاقی کرده است و قهر آتانیبری بجا گذاشته و در عین حال از آن متأثر شده است که آثار انتشار و تأثیر و تأثیر در آثار مذکشفه مناطق مختلفه دیده میشود فی‌المثل در:

۴- محل‌های پیش از تاریخ تالش گیلان مانند حسن‌زمینی و آقا اولر و هم‌چنین لنکران که به تشخیص باستان‌شناسان در گذشته بسیار دور مسکن «کاس»ها اعم از کاس‌پی و کاس‌سی بوده، سرنیزه‌ها و پیکان‌هایی مفرغی کشف شد که از لحاظ طرح و اسلوب با سرنیزه‌ها و پیکان‌هایی مشابه بود که از طبقه «ب» از سیلک کاشان «که نامش یادآور «کاش‌شو» ایزد کاسی‌هاست. بدست آمده.

۲- شاهد دیگر. کشف خنجرها و شمشیرهایی است از مناطق فوق‌الذکر در تالش گیلان که دارای قبضه‌های مجوف بود و ظاهراً چوب یا استخوان درجوف قبضه تعبیه میکردند که نظایرش در مناطق پیش از تاریخ تپه‌گیان نهبوند و نقاط دیگر از لرستان باشیوه ساخت مشابه بدست آمده است قابل یادآوری است که لرستان نیز به‌زعم همه باستان‌شناسان قرارگاه کاس‌ها «کاسیت» شناخته شده و تمدن مفرغی لرستان هم به نام «کاس = کاسیت» معرفی گردیده است.

۳- در اماکن پیش از تاریخ لرستان هم‌چنین آثاری کشف شده که نشان میداد معتقدات دینی مردم آن سرزمین مشابه معتقداتی بوده که مردمان دریاکناران خزر داشته‌اند.

در توضیح نکات بالا لازم است بدو دربارہ آرامگاه‌های ماقبل تاریخ که در نقاط مختلفه گیلان کشف و کاوش شده‌است شمه‌ای گفته‌شود سپس به وجود ارتباط

مدنی و مذهبی اقوام مختلف به پردازیم .

نتایج کاوش در تالاش گیلان

بیشتر در خصوص فعالیت‌های اکتشافی و تحقیقاتی « ژ . دمرگان » اشاراتی کردیم این باستان‌شناس و برادرش « هنری دمرگان » حوالی سال ۱۲۷۲ هـ ش در تالاش گیلان به آرامگاه‌هایی دست یافتند که دیواره‌های آن‌ها را تخته‌سنگ‌های برافراشته تشکیل میداد و بر فراز آن دیواره‌هایی با چند تخته‌سنگ بجای سقف استوار بود در داخل آرامگاه بقایای جسدی باقیمانده بود که در اطراف آن آلات و ادوات زیادی اعم از لوازم خصوصی صاحب جسد یا ادوات جنگ یا زینت آلات و اسباب خانه قرار داشت مانند کاسه و کوزه و مجسمه‌های سفالین برنگ سیاه یا قرمز خاکستری و آثار مفرغی و سیمین وزرین و گردن‌بند‌هایی از خمیر شیشه و غیره. در بین اشیاء مذکور احياناً مصنوعی از آهن مانند حلقه انگشتری یا دستبند رسوزن آهنی دیده میشد که چنین مینمود فلز مذکور به سبب کمیابی ارزشی والا داشته است.

به زعم بعضی محققان، تاریخ خلیج آثار مکشوفه در تالاش گیلان از سال « ۲۱۰۰ ق.م » شروع در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد ختم شده است و شیوه ساخت آرامگاه‌ها مشابه باشیوه ساخت بنائاتی تشخیص شده که بقایای آن در قریه « نشت اوغلی » دیده میشود جائیکه کتیبه‌ای به خط میخی « اورارتویی » بر فراز آن هنوز نمودار است در فاصله همین سنگ‌های برافراشته قریه ((نشت اوغلی)) بر اثر کاوش اجساد یافت شد که تدفین آن از لحاظ طرز قراردادن جسد بر خاک و لوازم و ابزاریکه در اطراف جسد موجود بوده مشابه طرز تدفین در تالاش ماقبل تاریخ بوده است .

۱- قریه نشت اوغلی بین راه اردبیل و سراب در دامنه‌های علی‌ی جنوبی قله سیلان واقع است بر سینه کوه کتیبه‌ای دیده میشود که آنرا منسوب به قوم اورارتو دانسته‌اند در پای کتیبه مزبور سنگ‌های برافراشته‌ای کنار یکدیگر قرارداد که اهالی «چهل دخترانش» میخوانند نقش آرامگاه نشت اوغلی و آرامگاهی از «اورارتو» که مشابه آرامگاه‌های قبل از تاریخ تالاش میباشد در قسمت تصویرها: ارائه شده است .

از قرائنی دیگر استنباط شد که آثار مکشوفه در تالش با اشیائی که در آسیای صغیر سرزمین «هیت»ها و اماکن ماقبل تاریخ لرستان بدست آمده قابل مقایسه است. با ذکر شواهد بالا نشانه‌هایی از ارتباط تمدن مردم جنوب غربی خزر با تمدن سکنه آذربایجان و اورارتو و آسیای صغیر و عم چنین ساکنان لرستان ارائه شد.

اینک بپردازیم بدنتایجی که از کاوش هیئت‌های ایرانی در ناحیه رودبار گیلان حاصل شده است.

نتایج کاوش در چراغعلی تپه یا «تپه مارلیک»

در قریه ((رحمت آباد)) از شهرستان رودبار گیلان، دهکده‌ای وجود دارد بنام ((نصفی)) یا «نصفی» با تپه‌هایی باستانی که چند بار مورد دستبرد دزدان آثار تاریخی قرار گرفته بود در سال ۱۳۴۰ هـ اداره کل باستانشناسی منطقه مذکور را بدست کاوش فنی سپرد و هیئتی را تحت سرپرستی دکتر عزت‌الله نگهبان، امور تجسس و تحقیق کرد هیئت مزبور در اطراف آن منطقه مشجمله تپه ((مارلیک)) به آرامگاه‌هایی دست یافت که در هر یک از آن، اشیائی از قبیل لوازم خانه اشیاء خصوصی صاحب‌جسد، وسائل تزئینی و آرایش، انواع اسلحه و مهرها و مجسمه‌ها اعم از سفالین و مسین و مغرغی، زرین و سیمین قرار داشت و هم چنین اشیائی از نوع بدل‌چینی و موزائیک و قطعاتی منسوج و دانه‌هایی از عقیق و غیره که خلق آن آثار بزعم محققان مربوط به اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول قبل از میلاد تشخیص شده است. و قرائنی بدست می‌داد که مردم اوایل هزاره اول قبل از میلاد در مقام زیباشناسی و تجسم‌زیبائی، و قدرت تصور و تصویر، بسه اوج ترقی زمان خود رسیده و در عرصه هنر و صنعت راه درازی را پیموده بودند. مهارت در صنعت سفال‌سازی، فلزکاری، پیکرنگاری، قالب‌سازی و ذوق و ظرافتی که در بوجود آوردن بعضی آثار بکار رفته، حاکمی از آن بود که سکنه ((مارلیک)) قرنهای متمادی درزمینه صنعت و هنر، ممارست مستمر داشته‌اند که می‌توانستند در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد بآن حد از رشد هنری و صنعتی برسند و این خود می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه تاریخ تمدن مردمی که در حوالی مارلیک می‌زیستند از گذشته‌های دور آغاز شده است.

بمهر تقدیر آثار مکشوفه ((مارلیک)) بنابه گزارش رسمی رئیس هیئت‌خناری رودبار (دکتر عزت‌الله نگهبان)) که تحت عنوان ((گزارش مقدماتی حفريات مارلیک)) چاپ و منتشر شده است. باستناد شواهدی که در گزارش مزبور آمده با آثار کشف شده مناطق پیش از تاریخ که ذیلاً نام می‌بریم، قابل مقایسه معرفی گردیده است. حفريات قبرستان ب ((تپه سیلک)) از کاشان. ((تپه گیان)) نزدیک نهاوند، از همدان، آثار مکشوفه شوش در خوزستان و مناطق پیش از تاریخ لرستان - ((زیویه)) در کردستان - ((گنگ تپه)) حسنلو در آذربایجان. نقاط ((حسن زمینی)) ((آق‌اولر)) ((سامتاوورو))، ((لنکران)) ((بشتاشنی)) در تالش - هم‌چنین «خوروین» در کرج - ((تپه حصار)) از دامغان و ((کلاردشت)) «مرزعه ساسانی گیلان و مازندران» و نیز ((میتانی)) در دره خابور - ((انکومی)) در قبرس - «رازشمر» در سوریه و تل‌القارح - و هم‌چنین نقوش برجسته آشوری در آنسوی مرزهای غربی ایران، برای این مناطق باید نام ((تورنگ تپه)) را در استرآباد و آثار ((سومری)) را نیز اضافه کنیم مخصوصاً، در مواردیکه تشابه آثار، نشانه‌هایی از وحدت افکار اساطیری و معتقدات مردمان آن مناطق با سکنه قبل از تاریخ گیلان، بدست می‌دهد.

حال که درباره همانندی بعضی اشیاء مکشوفه در جنوب دریای خزر با آثار سایر نقاط شواهدی ارائه شد می‌پردازیم به نشانی‌هایی که از وحدت معتقدات و اندیشه‌های مذهبی آن اقوام بجا مانده است.

شواهد وحدت اندیشه‌های مذهبی

چنانکه گفته شد مردم دریاکناران خزر، مردگان را در گورهای دخمه مانند قرار می‌دادند بدین کیفیت که اجساد را به پهلو می‌خوابانند و زانوانشان را خم کرده و به طرف شکم مردگان بالا می‌آوردند.

دیگر آنکه: جسدها با ماده سرخ‌رنگی مانند گل‌اخری یا خاک سرخ بگفته استاد گیرشمن ((احتمالاً با اکسید آهن)) رنگ می‌کردند.

مضافاً: تعدادی ظروف سفالین یا فلزی خالی یا محتوی خوردنی و آشامیدنی و ابزار و آلاتی که در دوران حیات جزء مایحتاج صاحب جسد و در عین حال معرف طبقه اجتماعی او بوده است در اطراف مردگان میگذاردند^۱ و احياناً مجسمه‌هایی از ایزد نر «رب النوع» و ایزدماده «ربة النوع» در کنار مردگان قرار میدادند. که چنین رسم و آئین که قهراً متفرع از معتقدات دینی مردم آن روزگاران بوده است، در سراسر فلات و

۱- بعضی محققان گمان دارند که وجود اشیاء نفیس یا نمونه‌هایی از ضروریات زندگی، در آرامگاه‌ها، بسبب اعتقادی بود که مردم پیش از تاریخ به اعاده حیات و بازگشت مجدد داشته‌اند، که این فرض و گمان قابل تأمل است. زیرا معتقدان به دین «نانایه» فناپذیری را از اختصاصات خدایان میدانستند و انسان را موجودی فناپذیر. ص ۱۲۶ «الواح» با چنین اعتقاد، موضوع بازگشت به حیات مجدد، فرضیه‌ای غیر قابل قبول خواهد بود. بنظر اینجانب رسم و سنت دفن اشیاء با مردگان، از معتقدات دیگر، ریشه گرفته است بدین توضیح، دین «نانایه» خلقت انسان را که از گل سرشته شده است، صرفاً به خاطر آن میدانند «که در خدمت خدایان باشند، و موجبات مسرت ایزدان را فراهم سازند» (ص ۱۳۱ الواح).

ایمان به چنین اصلی موجب بود که متدینان به دین «نانایه» نفیس‌ترین و عزیزترین اشیاء و لوازم دوران حیات خود را در هنگام مرگ و انتقال به جهان زیرین، همراه داشته باشند و به خاطر شادمان کردن خدایان، به پیشگاه آنان تقدیم دارند. نکته دیگر، اعتقاد متدینان بر این بود که خدایان نیز مانند انسان برای تدارک روزی با مشکلاتی روبرو هستند. «ص ۱۲۲ الواح» لاجرم مقداری خوردنی و آشامیدنی و وسایل طبخ و مصرف، در سفر به جهان دیگر همراه میبردند. تا مشکل روزی خدایان را، به سهم خود حل کرده و اخلاص خویش را ابراز نموده باشند.

همراه بردن مظه‌ری از ربة النوع مادر که به گفته استاد «گیرشمن» نام ایلامی «کیریرشه» داشته است و «نانائی» های سومری آنرا «نن خرساک» و در مقام تعریف «نین تو» nintu و به هنگام تعظیم «نن ماخ» میخواندند. نشانه کمال اخلاص به خدایان و علاقمندی به سلامتی و

دامنه‌ها و دره‌های کوهستانهای ایران ، حتی واحه‌های آنسوی مرزهای فعلی ایران ، دیده شده‌است. باید اضافه کنیم که غالب آثاریکه زینت بخش موزه‌های جهان است از چنین آرامگاهها بدست آمده است .

از آثار شایان اهمیت دیگر که در خلال کاوش‌های علمی نمودار شد مجسمه‌هایی است سفالین و مفرغی و نقوشی است که زنی مکشوف‌العوره را نشان میدهد. باشانه و سینه‌فراخ و کمربند نسبتاً باریک و لگن خاصره‌ای درشت و پهن و سرینی برآمده‌تر از حد طبیعی که برپاهائی ستبراستوارند. دودست هر مجسمه بافاصله‌ای کم یا بلافاصله زیرپستانهای برجسته و عریان گرفته شده و گویای حالتی عرضه‌کننده است. این نوع مجسمه‌ها به تشخیص اهل نظر «رَبَّةُ النُّوعِ مَادِر» دانسته شده گیرشمن در کتاب ایران ص ۹۱ گوید: « هزاران پیکره از اینها در امکنه شرق نزدیک پیدا شده مخصوصاً در شوش . که این رَبَّةُ النُّوعِ فراوانی به نام ایلامی « کیریرشه Kirirshe » قرن‌ها مورد پرستش بوده و آئین او تحت عنوان «نانایه nanaya» تا عصر پارت‌ها ادامه یافت» و جای دیگر آن‌را «رَبَّةُ النُّوعِ مَادِر قَدِيم» معرفی کرده است.

این چنین مجسمه‌ها در رودبار گیلان از « تپه مارلیک » ضمن آثاریکه مربوط

به زمانی تا اواخر هزاره دوم قبل از میلاد بوده، بدست آمده است. «نک: تصویر».

همانند آن، مجسمه‌ای در استرآباد از « تسورنگ تپه » کشف شد که دست در زیرپستان داشته است (نک: تصویر) و لوحه‌ای به شکل زن با پستان‌های برجسته در دامغان

→ نشاط ایزدان بوده است. چون معتقدان به دین «نانایه» قائل بودند که «خدایان هم رنجور میشوند خدایان نیز نیازمند به درمان و درمان‌کننده هستند. لاجرم رَبَّةُ النُّوعِ «نن خرساک» را که مادر همه جانداران و گروهی از خدایان و عافیت بخش هم بود، همراه میبردند. تا اگر ایزدی از ایزدان نریاماده به علتی رنجور شد، دسترس به رَبَّةُ النُّوعِ شفا بخش یعنی «نن خرساک» داشته باشد پیداشدن مجسمه‌هایی از رب‌النوع‌ها و رَبَّةُ النُّوعِ‌ها در آرامگاه ، و پاره لوازم «حیات» میتواند دلیل مدعا و به‌منظور جلب عنایت ایزدان بوده باشد.

از «تپه حصار» یافت شد که هیئت طلسم یا حرز داشته (نک: تصویر).
 مجسمه‌ای مفرغی با مشخصات مشابه در ناحیه «پیراوند» غرب کشف شد که
 در صفحه تصویرها ارائه شده است. سنجاقی از نوع سنجاق‌های نذری که به معابد هدیه
 میشد با سر سنجاقی پهن که حاوی نقشی برجسته از زنی که در حال زائیدن است و در
 عین حال دودست خویش زیر پستانهای خود گرفته، در لرستان کشف شد نک: تصویر
 با خلق این اثر است که صنعتگر زمان «ایزد مادر» را زاینده و روزی رسان
 تعرفه کرده است.

✽ ایزد مادر یا ربه النوعی که زاینده و آفریننده بود در دین نانا یا «نین تو» «Nintu»
 خوانده میشد یعنی «بانوی آفریننده» یا ربه النوع زاینده» چه واژه «تی ti» بمعنی آفریننده
 است و بر «دنده» هم اطلاق میشود زیرا به عقیده «نانائی»ها «تی» نام ایزدی است که جهت
 درمان و پرستاری دنده خلق شده بود لاجرم «نین تو» هم بمعنی ربه النوع دنده است و هم
 بمعنی ربه النوع حیاتبخش.

ربه النوع مزبور را در مقام تعظیم «نن ماخ = نین ماخ» هم مینامیدند. با مفهوم
 «نن یا آلهه‌والا» ایزد ماده‌ایکه برگزیده و ممتاز است بهر حال نام اصلیش «نن خرساگ» بود
 که چهارمین ایزد از گروه خدایان و مادر همه جان‌داران و زاینده گروهی از خدایان بوده است
 درص ۱۷۳ از کتاب الواح سومری، منظومه‌ای دیده میشود که حاکی است: «انکی» که
 رب النوع آب و حکمت است با از حدود وظایف خاص خود فراتر میگذارد. و «نن خرساگ»
 الهه مادر که نن‌والا و آفریننده است آزرده خاطر شده و نفرینش کرده و رخ پنهان میکند. «انکی»
 مغضوب، رنجور شده، و هشت عضوش مبتلای درد میشود. و پشیمان گشته «نن خرساگ» را طلب
 کرده و استمداد نموده و عنایتش را جلب میکند. نن خرساگ = نن ماخ. همان نن تی زاینده و
 آفریننده‌ای که - مجسمه‌اش را در آرامگاه‌ها یافته‌اند بدرحم آمده و ایزد (انکی) را بردامن
 خود می‌نشانند از رنجش می‌پرسد و پرستارانی برای درمان وی می‌آفریند. در قسمتی از منظومه
 آمده است!

مجسمه‌هائی از این قبیل در «شوش» بدست آمد با مشخصات مجسمه «مارلیک» یعنی فراخ‌سینه، وپهن‌لگن، و برجسته پستان، باتنب بسیار برآمده، و ران‌های ستبر. منتها مستورالعوره که چنین مینماید مردم‌شوش در هزاره دوم قبل از میلاد به آن حد از معرفت مدنی رسیده بودند که مناسب نمیدیدند نقش‌زن عریان ولو آنکه ربه‌النوع و مظهر تولید باشد، در منظر و مرآ قرار گیرد.

پیدا شدن چنین آثار که دلیل عقیده و ایمان مشترک مردمان جنوب و شرق و جنوب شرقی دریای خزر و اقوام غربی و جنوبی فلات ایران است، شاهد دیگری است بر همبستگی پرگذشته مردمان مزبور و مؤید نظرات آن دسته از دانشمندان که دریاکناران خزر را وطن اولیه و مبدع تمدنی دانسته‌اند که در طی قرون به آنسوی البرز راه یافته فلات ایران و مناطق مجاور آن را در شرق و غرب تحت تأثیر گرفته است.

استنتاج

بنابر آنچه که گذشت و بر اساس دلایل و شواهدی که آثار و امانات قرون ارائه کردند. در فاصله دریای خزر و خلیج فارس.

۱- نخستین سرزمینی که از دریای «تیمس» سربر آورد. البرز کوه بود.

۲- قدیمی‌ترین انسانی که در این منطقه از جهان بین دریای خزر و خلیج فارس کشف شد انسان «هوتو» غارنشین البرز کوه بود که زمان حیاتش قبل از دوران یخبندان بوده است.

۳- آثار قدیمی‌ترین قومی که جایگاهشان در حاشیه غربی و جنوب غربی دریای

→ الف- از چه رنج میبری برادر

پاسخ: فکم مرا رنج میدهد

بشارت: ایزد «نن‌تلا» را به خاطر تو زادم

ب- دردت چیست برادر

پاسخ: دهانم مرا رنج میدهد

بشارت: ایزد «نن‌کاسی» را به خاطر تو زادم

ج- رنجت از چیست برادر

پاسخ: دنده‌ام مرا رنج میدهد

بشارت: ایزد «نن‌تی» را به خاطر تو زادم

خزر بین دریا والبرز کوه نشان داده شده است آثار قوم کاس بود که بشرق و غرب دریای خزر منتشر شدند و سپس از دامنه های البرز بسوی فلات پیش رفتند. به این سو و آن سوی زاگرس دست یافتند و آثاری از تمدن خود بجا گذاشتند که تاریخ خلق آن آثار تاهزاره چهارم و بروایتی هزاره پنجم قبل از میلاد پیش می رود.

۴ - قدیمی ترین اندیشه های دینی درباره تکوین عالم و آدم و آفریننده و دارنده و اداره کننده ، در مجسمه های متبلور بود به نام «ننه = ننا = نانا = نن خرساگ = نین تو = نن ماخ» که در جنوب دریای خزر و این سو و آن سوی البرز یافت شد.

۵ - قدیمی ترین نامی که برای «ایزد خاص» قوم کاس یادداشت شد نام «کاشو = یا = کاسو» بود. که این نام را در لوحه ای که منسوب به هزاره سوم و یسا چهارم پیش از میلاد است و در سرزمین سومر کشف شده است، دیدیم آنجا که الهه «مادر برگزیده والا» به «انکی» خدای حکمت و آب های ژرف بشارت میدهد برای درمان درد تو، «نن کاس» یا ربه النوع کاس را زادم.

آثار و شواهد موجود و ملموس فوق اجازه میدهد که نظریه آندسته از محققان راکه بشرح فصول گذشته سواحل دریای خزر را منشأ تمدن اقوام قبل از تاریخ آسیای غربی، حتی مبدع حرکت سومریان معرفی کرده اند. سنجدیده و منطقی بدانیم و هم چنین نظریه محققان و باستان شناسانی را که اعلام کرده اند «شواهد فرضی قوی برای این فرضیه وجود دارد که «کاسی های» اوایل هزاره چهارم حتی پنجم قبل از میلاد کشاورز بوده و دانش کشاورزی را به سرزمین های کناردریا و اطراف رودهای جیحون و سیحون و دجله و فرات برده اند» منطقی دانسته و اینکه اظهار نظر نموده اند «نام کاس شامل همه اقوام آسیایی» یعنی اقوام غیر هند و اروپائی و غیر سامی میشود که در آسیای غربی میزیستند» و نظراتی از این قبیل را قابل قبول بدانیم. به خصوص که در مدخل تاریخ

وازمه تاریخی فی‌المثل در هزاره دوم قبل‌از‌میلاد گواهی‌هایی از قدرت اجتماعی آنها در صلح و جنگ ثبت شده‌باشد مانند تعرض کاس‌ها به‌جلگه بین‌النهرین و ایجاد دولتی که از ۱۷۴۷ ق.م تا ۱۱۷۱ ق.م قدرت حکومت بر آن سرزمین داشته است.

باین مقدمه نشانی‌های شت‌زردشت درباره نیروی مقاومت مردم ورن و مازن و روایات «خداینامه» و داستانهای فردوسی در شاهنامه در موردیکه مربوط به سرزمین‌های بین دریای خزر و البرزکوه میشود قابل‌توجه میشود زیرا آثار و امانات قرون، که کشف شده نشان از تلاش‌هایی دارد که ظاهراً مبنای روایات و داستانهایی است که در کتاب دینی ایرانیان و خداینامه و شاهنامه ثبت شده است براساس چنین نتیجه‌گیری میتوان رویدادهای پیش‌از‌تاریخ منطقه مورد بحث را به شرح زیر تلخیص کرد. دریای «تتیس» که از سوئی به دریای مدیترانه متصل و از سوی دیگر تا آنسوی «اورال» امتداد داشته به سبب یک سلسله عوامل طبیعی از قبیل چین خوردگی زمین، زلزله، آتش‌فشانی، از اواخر دوران اول زمین‌شناسی دچار دگرگونی شد.

ارتفاعاتی مانند رشته‌کوه‌های البرز سر از آب بدر کردند، به‌نسبتی که سطح دریای «تتیس» در جانبین البرز «شمال و جنوب» فرو می‌نشست، بر سطح اراضی البرز افزوده می‌شد تا وقتی که این رشته‌کوه بین‌زمین‌های مرتفع شرق و غرب، به‌صورت پلی درآمد. پل مذکور قرنهای متمادی تحت‌تأثیر خورشید و ماه و باد و باران قرار گرفت و استعداد پرورش گیاهان یافت سبزه‌زار و بوته‌زار شد و تدریجاً به‌صورت جنگل درآمد و پذیرای جاندارانی شد که در آنجا راه یافته یا پدید آمدند.



نمونه‌ای از آن جانداران فیلی بود که نژادش ده‌ها هزار سال است که منقرض شده ولی دندان‌ش در دره «لارمازندان» یافت شده است. «نک: تمدنهای اولیه، مَرگگان».

و مهمتر از آن انسانی بود که استخوانهای فسیل شده‌اش که منسوب به هفتاد و پنج هزار سال پیش و به روایتی سی و پنج هزار سال پیش است کشف شد که مشخصاتش با جمجمه و استخوانهای نیمه‌انسانهایی که در همان دوره میزیستند و بیشتر کشف شده

بود، متمایز بود و چنین مینمود که انسان کامل و جدیدی است که میتواند نیای مستقیم بشر امروزی شناخته شود. «نک: گزارش «امریکن فیلوز و فیکال سوسایتی». همزمان با تحولی که در البرز کوه نمودار می‌شد قسمتی از فلات ایران هم‌برابر جمع شدن دریا سر از آب بیرون آورد و تدریجاً دریای داخلی محصور با ارتفاعات البرز و زاگرس، قطعه‌قطعه و مبدل به دریاچه‌هایی گردید که بعداً نام دریاچه‌های رضائیه و حوض سلطان سیستان و غیره گرفت.

بدنبال چنین دگرگونی سرمای سخت منطقه را فرا گرفت به مرحله یخبندان رسید و قرن‌ها ادامه یافت غارهای کوهستان پناهگاه جانداران از جمله انسان علفخوار آن روزگاران شد. «نک: تصویر انسان هوتو».

آثاریکه از طبقات کاوش شده پائین و بالای دوران یخبندان کشف شد. «پیشتر توضیح شد» نشان داد که انسان غار و بعضی جانداران دیگر سرما را تحمل کردند و انسان غارهای البرز که دوران یخچال را پشت سر گذاشته بود توانست کماکان هوش و ذکا خود را برای پیشرفت از مرحله‌ای به مرحله بالاتر به کار اندازد که نشانه‌های پیشرفت تدریجی آنان به صورت مصنوعات سنگی و سفالی و فلزی از زمان یخبندان به بعد بدست آمد.

بعد از پایان دوران یخبندان نوبت به دوران پر دامنه و ممتد باران^۱ رسید

بنظر نگارنده داستان طوفان که در الواح سومری به نام «زیوسدرا» و در کتاب دینی ایرانیان ذیل نام «جم و یونگهان» ثبت شده و در زمانهای بعد بنام «نوح» معروف و «طوفان نوح» خوانده شده است شاید از «دوران پر دامنه باران» سرچشمه گرفته باشد منتها در آن داستان به تناسب وضع اقلیمی هر یک از اقوام مزبور تفاوت‌هایی راه یافته است؛ سومریها که اندیشه‌های دینی‌شان در مناطق حوالی دریا و کوه‌نشات یافته است سخن از طوفان و کشتی دارند و آریائی‌ها که همسایه قطب هستند «سخن از برف و یخبندان و آب شدن برف و یخ و

شوره‌زارهای فلات و جلگه‌ها و دشته‌ها شسته شدند، جابجا سیلاب‌بازه‌مینهایی را مبدل به سنگلاخ کرد و جابجا زمین‌ها را زیر پوششی از رسوبات حاصله از فرسایش کوه‌ها قرار داد. باران معتد بر اثر عوامل طبیعی در بعضی مناطق رودهایی بوجود آورد که از ارتفاعات سرازیر شده بدریاچه‌های داخلی میریخت.

→ ایجاد پناهگاهی بادیوارهای بلند و محکم «شاهد مدعا، منظومه‌های زیر است.

منظومه سومری: که ضمن مجموعه «نی‌پور» بدست آمده و
در دانشگاه پنسیلوانیا مضبوط است «از کتاب الواح»

زیوسدرا

در کنار همان دیوار ایستاده بود که ندائی شنید.

در کنار دیوار و در سمت چپ قرار گیر.

رازی باتو در میان می‌نهم گوش دار.

.....

طبق «شاید..، به اراده» ما طوفانی، مسراکز پرستش را واژگون

میکند.

نسل بشر را به نایب‌بودی میکشد.

چنین است نظر و رأی مجمع خدایان.

گردبادهای بنیان‌کن یکجا روی آوردند.

طوفان پرستشگاه‌ها را از میان برداشت.

پس از هفت شب و هفت روز.

طوفان زمین را روفت.

طوفان کشتی غول‌آسارا بر روی آبهای ژرف.

بهر سو پرتاب میکرد.

←

در مصب این رودها بر اثر رسوبات زمین‌های برکت‌بخشی پدید آمد که در روزگاران بعد خانواده‌های اولیه بشری بر آن اراضی دست یافتند و تمدن واحه‌ها را بنیاد کردند.

سرانجام دوران باران هم پایان گرفت و بشر آن روزگار که قرن‌ها محصور به ابر

→ «اتو» «خدای خورشید» سرزد و آسمان را روشن ساخت.

.....

.....

.....

«ان» و «انلیل» نیروی زندگی به زمین و آسمان میدهند.

از زمین گیاه روئید.

زیوس در برابر «ان» «انلیل» سجده زد.

آنگاه زیوس در پادشاه کسی که نسل بشر و گیاه را حفظ کرد.

در سرزمین ((دلمون)) آنجا که آفتاب بر میدمد سکونت گزید. الی آخر.

اما سرود دینی آریایی در «هئومیش»

ای جم زیبا پسر و یونگهان

بدجهان مادی زمستان سخت خواهد رسید = سرمای شدید تباہ کننده به دنبال دارد ...

دانه‌های برف از کوه‌های بلند سرازیر میشود - یک‌سوم جانداران هلاک شوند... دریا بانها

کویرها - کوهها - دره‌ها. پیش از این زمستان، این سرزمین دارای چراگاه‌هاست - وقتی

که برفها آب‌شد - آبجای فراوان روان‌شود = زندگی در جهان ناممکن خواهد شد پس

«ور» قلعه‌ای بنیادکن که بر چهارسوی آن - دیوارهای بلند به درازای یک میدان اسب‌باشد.

در آنجا نمونه چهارپایان خرد و بزرگ و سگان و مرغان و شعله‌های سرخ، جای‌ده - و

قلعه‌ای دگر آنچنان برای حفظ مردمان بساز. الخ.

ومه وباران و طوفان و ازدیدن آسمان محروم بود. چشمش با آسمان و اجرام نوربخش فلکی آشنا شد و چنین پنداشت که زمین و آسمان که قبلاً پیوسته به یکدیگر بوده اند، حال دست قدرتی مرموز آنها را از هم جدا ساخته است. بهر تقدیر با پایان یافتن دوران باران و رفع تیرگی‌ها و استیلای روشنی‌ها، دوره غارنشینی نیز تدریجاً سپری شد و انسان برای رسیدن به فضای آزاد و آزادتر و دست یافتن به اراضی حاصلخیزتر براه افتاد. به هدایت رودها به دریاکناران و مصب‌های برکت بخش رودها رسید. و با استفاده از دملیزهای کوهستانی و قعرالدره‌ها به سرچشمه‌ها دست یافت که میتوان به این دوران. دوران کوچ اقوام اولیه، نام نهاد. در این دوران بشر در خلال راه پیمائی، مجهولاتی را کشف کرد، در عین حال با مجهولاتی دیگر روبرو شد که محرک وی در باز کردن رازها بوده اینگونه اشتغالات ذهنی توجهش را به عوالم ماوراءالطبیعه معطوف میداشت و مبنای اسطوره‌های دینی بشر اولیه را پی‌ریزی میکرد که نشانه‌هایی از معتقدات آنان. در آرامگاه‌های این سو و آنسوی البرز بدست آمده است. که از جمله آن نشانه‌ها

♦ در قدیم‌ترین اساطیر دینی که از سرزمین سومر کشف شده است. منظومه‌ای بدین شرح دیده شده است (ص ۱۰۲ الواح).

پروردگار برای ساختن آنچه که سودمند است خداوندی که اراده اش تغییرناپذیر است «ان لیل» که برای این سرزمین دانه از خاک رویاند خواست آسمان را از زمین جدا کند

خواست زمین را از آسمان جدا کند

در مقدمه قصه «کیلگمیش» هم چنین دیده میشود

پس از آنکه آسمان از زمین جدا شد پس از آنکه زمین از آسمان جدا شد

پس از آنکه نام انسان معین شد پس از آنکه «آن» آسمان را برداشت

پس از آنکه «ان لیل» هوا را برداشت

«انلیل» خدای «هو اودم» و «آن» خدای آسمان:

مجسمه‌هائی بود از زن عریان با مشخصاتی که توضیح شد و گفتیم که عنوان «المه مادر» مادر آفریننده و روزی رساننده داشته. آفریننده‌ای که در وجود و صورت زن تجسم یافته بود. به این اعتبار که بشر اولیه، زن یابده عبارتی وسیع‌تر جنس ماده را همه وقت و همه جا عامل خلقت دیده بود، که پس از تولید مثل تغذیه مخلوق را عهده می‌کرد لاجرم می‌پنداشت که آفریدگار هم لابد زاینده‌ای است که مادر وار مخلوق خود را می‌پرورد براساس این پندار برای انواع موجودات آفریدگاری قائل بود که بعضاً ایزد ماده یا ربّة النّوع بوده‌اند که مهم‌ترین آن ایزدان ماده، ایزد نخرساکه = زن‌ماخ = نین‌تو بود که با عنوان زن. ننا. ننه. نین که عنوانی اعم بوده است مورد ستایش بود و آنرا چهارمین ایزد از گروه «خدایان برتر» میدانستند.

چنین اندیشه دینی بود که در خلال کوچ و مهاجرت غارنشینان به سوی دریاچه‌ها و مصب‌ها و سرچشمه‌های رودها. به فلات و جوانبش انتشار یافت.

با این توضیح می‌توان گفت که دوران کوچ غارنشینان هم‌زمان است با تحولی دیگر که عبارت است از تلاقی غارنشینان با مردم واحه‌های مسیر خود و پیداشدن شرایط هم‌بستگی دینی و وحدت اندیشه‌های اساطیری که شواهدش را در اطال مناطق مختلف دیدیم.

چون هم‌بستگی فرهنگی و دینی بین جوامع بدون عامل تفهیم و تفهم صورت پذیر نیست پس باید قبول کرد که خط و زبان یا لااقل زبانی که عامل انتقال اندیشه‌های خصوصی یا عمومی، خانوادگی، اجتماعی و دینی بین کسان بوده باشد، وجود داشته است و لو آنکه در بدایت امر ابتدائی بوده و بعد به مرحله کامل یا کامل‌تری رسیده باشد.»

مسلم اینست برالواحی که از اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد در سرزمین‌های

چچ در «تاریخ‌ماد» تألیف دیاکونف خطی ارائه شده است که آنرا منسوب به کاس در اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم پیش از میلاد دانسته.

بالای خلیج فارس کشف شده و مکتوب است «ونام سومری به آن داده اند» برخی واژه‌ها مندرج است که هنوز در گیلان و مازندران بامفهوم هفت هزار سال پیش خود متداول است. هم در این الواح است که باربته‌النوعی آشنا می‌شویم به نام «نن کاس» که گوئی ایزد مشترک سومریها و کاسی‌هاست زیرانام خدای بومی کاسی‌ها نیز «کاس یا کاش یا کاشو» بوده که به گفته گیرشمن ص ۴۸ کتاب ایران، «قوم کاس بدون شك از آن ایزد نام گرفته است» با این توضیح تاریخ کاس تا تاریخ پیدایش دین سومری‌ها و ایزد «نن کاس» که قهراً قرن‌ها پیش از هزاره پنجم قبل از میلاد بوده پیش می‌رود و میتوان فرض کرد قدیمیترین جامعه‌ای که در منطقه مورد بحث تشکیل شد جامعه کاس‌ها بوده است که قرارگاه اولیه آنها را در سواحل غربی و جنوب غربی دریای خزر نشان داده اند. جامعه‌ای که پیش آهنگ يك گروه نژادی و زبانی فرهنگی تشخیص شده اند که به تشخیص هر تسفلد و دیگر باستانشناسان «اقوام ایلامی و لولوپی ... گوئی و -اورارتو جزء آن گروه شناخته میشوند».

بر اساس قرائن مذکور میتوان گفت غارنشینی که پس از پایان دوران باران از اماکن خودکنده شده و براه افتادند، به مرور دهور به تشکیل جامعه‌ای موفق شدند به نام «کاس» با زبان و فرهنگی که میتوانست وسیله انتقال اندیشه و احساسات آنها به دیگر کسان و عامل وحدت فرهنگ دینی و اجتماعی گردد. شاید اینگونه قرائن یا شواهدی از این قبیل است که گواهی‌های مربوط به وجود جامعه‌ای بسیار کهن را در حاشیه البرزکوه تأیید میکند. جامعه‌ای که منشاء روایاتی بوده است. روایاتی که قرن‌ها سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل گردیده است. و چکیده‌هایی از آن که از تصرف و تحریف زمان‌ها برکنار نبوده برخدای نامه و شاهنامه نقش بسته است، منتها در جایی، حماسه‌ها یا افسانه‌های حماسی و عبور از هفت مانع و غلبه بر هفت گونه دشواری به نام «گیلگمش» ثبت شده و در جای دیگر همانند آن به عنوان هفتخوان و عبور از آن و پیروزمندی قهرمان، ذیل نام «رستم» توضیح شده است.

بر مبنای آثار و شواهدی که ارائه شد و طبق نظر دکتر کارلتون کون و هیئت

باستان‌شناسی دانشگاه پنسیلوانیا می‌توان گفت اولین بار بشر در این حدود از قاره یعنی گیلان و مازندران به کشاورزی آغاز کرده و پای‌بند آب و خاک گردیده - مرزهای جغرافیائی وضع کرده و به مقرراتی که خواه‌ناخواه محصول حیات‌مدنی می‌شود تمکین نموده و تمدن اولیه بشری را در منطقه پایه‌گذاری کرده‌است به عبارت دیگر بر اثر کشاورزی و علاقه به خاک و آب و کاشت و برداشت به ایجاد مسکن و ده و قریه و واحد اجتماعی پرداخته است و بعداً آن‌گونه که دیگر مردمان در قرنهای بعد بر اثر کثرت نفوس و نیاز به اراضی وسیعتر و حاصلخیزتر بحرکت درآمدند. فی‌المثل به هدایت خط ساحلی خزر از جهت شرقی تا حد آمودریا « جیحون » که در آن روزگار به دریای خزر میریخت رسیده و در امتداد آن بسوی شرق پیش‌رفته‌اند. تا وقتی که با کوچ اضطراری آریائی‌ان مصادف شدند.

و از جهت غرب و شمال‌غربی به هدایت خط ساحلی تا « اراکس » ورود « کر » و از آنجا بدره‌های حاصلخیز رشته‌کوه‌های غربی و آن‌سوی « البرز » سرزیر شده‌اند. و همچنین می‌توان گفت که تیره‌ای از این مردمان از قعرالدردره‌های البرز و حاشیه رودهایی مانند سفیدرود و نظایر آن به فلات ایران یا کوهستان زاگرس و از آن پس به جلگه بین‌النهرین و رأس خلیج فارس رسیده و هر قبیله‌ای نام خود را به سرزمین‌های متصرفی داده یا از آن سرزمین‌ها نام گرفته‌اند البته این پیش‌رویها با نبودن راههای ارتباطی مشخص، و فقدان معرفت جغرافیائی به سهولت میسر نبوده است ولی باید بخاطر داشت که اولاً قدرت احتیاج محرک بوده است ثانیاً خط‌شن‌زار ساحلی و حاشیه رودها نظر‌گیر و مدت‌حرکت و پیشروی هم پر دامنه و نامحدود بوده است. با این توضیح که از عهدانسان غار هوتو تا زمان پیدایش جوامعی در مناطق مستعد دریا و کوه البرز، از جمله جامعه قدیمی و پرگذشته « کاسی » که نامشان هنوز بدریای خزر بصورت « کاس‌پی‌ین » باقی است و رشته‌کوه‌های غرب دریای خزر نیز از آن قوم نام گرفته و « قفقاز = یا = کاف کاس » بامفهوم « کوه کاس » نامیده می‌شود. هزارها سال فاصله بوده. و چنین زمان وسیع به مردمانی که تدریجاً به رشد عقلی و تجربه متناسب

رسیده و مجهز به اسباب و ابزار مناسبی شده بودند فرصت کافی میداد که گسترش یافته به فلات ایران نفوذ کرده و بساط تمدن «کاشی یا کاس» را در مناطقی مانند سملک کاشان بگسترانند یا به دره‌های حاصلخیز «زاگرس» راه یافته آثار تمدن مفرغی را به وجود آورده و بیادگار بگذارند. آنچنان که در قرن‌های پیشتر به جلگه بین‌النهرین سرزیر شده و در امتداد جلگه و فرات پیش‌رفته، جامعه و حکومتی شاید با نام سومر تشکیل داده بودند جامعه‌ای که بوجود ربه‌النوعی به نام «نن کاس» معتقد بود و نامش در متون دینی آنان ثبت شده است. به وجود «نن خرساگ - یا - آلمه آفریننده» که مادر جانداران و گروهی از خدایان بوده، اعتقاد داشت که مجسه‌هایی از این ربه‌النوع که از ایزدان بر تراقوام کاسی و سومری و دیگر تیره‌های جامعه کهن منطقه مورد بحث بوده، در آرامگاه‌های مختلف گیلان و هم‌چنین در خطسیر قبایل «کاس» از شمال البرز به غرب و شرق و جنوب تا سواحل خلیج فارس بدست آمده است با در نظر گرفتن شواهد و دلایل و قراین فوق‌الذکر میتوان به تحقیق گفت که مردمان ساکن سرزمینهای واقع بین دریای خزر و خلیج فارس قرن‌های متمادی پیش‌از ورود آریانیان به مراحل والائی از تمدن رسیده بوده و میتوان پذیرفت که فردوسی و پیش‌از وی شت زردشت و مردم زمانهای پیشتر در انتخاب سلسله جبال گیلان و مازندران برای تصادم‌های قهرمانانه قبل از تاریخ محقق بوده‌اند. زیرا مردم سرزمین‌های جنوبی دریای خزر به سبب داشتن سازمانهای مدنی متناسب با عصر خود و هم‌بستگی‌های دینی و اجتماعی.. به آن حد از اعتبار رسیده بودند که عامل ایجاد چنان صحنه‌هایی شوند که در شاهنامه و کتاب دینی ایرانیان ترسیم و تصویر شده است اعم از آنکه قهرمانان طرف مقابل هوشنگ و فریدون باشند یا نباشند دیو معرفی بشوند یا نشوند.

مسلم این است که پیش از هزاره دوم قبل از میلاد که تاریخ پیشروی آریائی‌ها بسوی این سرزمین تشخیص شده است در کرانه‌های دریاهای خزر اقوامی میزیستند که تیره‌هایی از آنان حتی از زاگرس گذشته و در جلگه بین‌النهرین حکومت‌هایی بوجود آورده بودند شاهد مدعا گزارش‌های کتبی عهد سلطنت فرزند حامورابی است که بجای

مانده و در آن از عقب راندن حملات کاسی‌ها سخن رفته است «۲۰۸۰-۲۱۲۳» ق.م. و هم‌چنین تسلط ممتد کاس‌هاست بر بین‌النهرین که از ۱۷۴۷ ق.م شروع و در ۱۱۷۱ ق.م پایان رسیده است که شرح آن در تاریخ مشرق قدیم و به نقل از آن در تاریخ ایران باستان پیرنیا آمده است ص ۱۳۶، مردمانی آن‌چنان کوشنده که توصیف شد یا جانشینان آن‌ها که لابد شرایط نامساعدی نداشته‌اند قهرآ دارای آن استعداد مدنی و دفاعی بوده‌اند که بتوانند از قرارگاه خود که به‌هنگام پیشروی آریائیان ورن. و مازن نامداشت دفاع نمایند که داستان‌هایی از آن در منظومه‌های حماسی ارائه کردیم.

اینک میپردازیم به سرگذشت گیلان و مازندران در آستانه تاریخ ایران

دریا کناران خزر در آستانه تاریخ

در دورانی که «کاسی‌ها» و دیگر مردم بومی دریا کناران خزر بخاطر بدست آوردن اراضی وسیع‌تر و حاصلخیزتر از تنگنای دریا و کوه البرز خارج شده به اطراف و اکناف سرزمین اصلی خود نفوذ می‌کردند. اقوام و قبایلی هم در مناطق شمالی ترساکن بودند. که به سبب افزایش سرمای قطبی بانیاز به چراگاه‌های مناسب‌تر از مواضع خود به راه افتادند.

پهنه‌های گسترده‌ای که بر اثر فرو نشستن دریای «تیمس» بین دریای خزر و اورال در مشرق و دریای خزر و دریای سیاه در مغرب به وجود آمده و قابلیت آن یافته بود که پذیرای شبانان یا کشتکاران شود، مهاجران را به سوی خود می‌کشاند. آن‌چنان که سرزمین‌های بین دریای خزر و خلیج فارس و دره سند که قابلیت پذیرایی کوهستانیان و اقوامی مانند کاس‌را یافته بود. آنان را در قرن‌های پیشین بسوی خود کشانیده بود.

نتیجه‌چنین مهاجرت‌ها که موج‌وار و به‌توالی صورت می‌گرفت گاهی گروه‌های کوچک اعم از وارد و بومی را در یکدیگر ادغام می‌کرد و ملتی واحد بوجود می‌آورد که در بادی‌امر ظاهراً دارای ضوابط و اندیشه‌های گونه‌گون اساطیری بودند که نمونه‌ای از این قبیل ملت‌ها را ضمن مطالعه پیمانی که با میثانی‌ها منعقد و بر سنگی نویسانده و

در سرزمین «هییتی‌ها» در آسیای صغیر کشف شده بود.، شناختیم که پیمان خود را با سوگند به خدایان بومی و آریائی موکد کرده بودند. و این خود نشانه‌ایست از وجود عنصری آریائی در اوایل هزاره قوم پیش از میلاد در آسیای صغیر و شمال شرقی زاگرس که در تیره یا قومی بومی، مدغم شده و در زمینه اندیشه‌های مذهبی، آنها، هم تأثیر کرده و هم متأثر شده است.

گاهی در خلال مهاجرت از یک گروه بزرگ نژادی شعبه‌هایی منشعب می‌شد که هر یک از آنها بانامی جدا بر سرزمینی جدا مستولی می‌شدند و چندی حکم میراندند، که نمونه بارز این دسته، گروه نژادی «کاس»ها بوده‌اند در هزاره‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، که پیشتر تعرفه کردیم. و هم چنین آریائیان در اواخر هزاره سوم و اوایل هزاره دوم پیش از میلاد که بانام هند و اروپائی و هند و آریائی معرفی شده‌اند. درباره گروه نژادی «کاس» علاوه بر آنچه که در فصل مربوط نوشتیم نقل نظرات ذیل را هم مناسب میدانیم: دکتر گیرشمن باستان‌شناس معروف در کتاب ایران ص ۲۶ شخصاً و به نقل از دیگر دانشمندان اظهار نظر کرده است: (در عهد ماقبل تاریخ در سراسر آسیای غربی از بحر الروم تا ترکستان و از طرفی تا دره سند، گروه نژادی بزرگی پراکنده بودند که نه به دسته سامی تعلق داشتند نه هند و اروپائی که این نژاد را «قفقازی» کاسی - یافثی» نامیده‌اند و در این نژاد سه دسته مشخص هستند) و یکی از آن سه دسته را چنین معرفی می‌کند که عسارتند از (اورارتیان «سکنه قدیم ارمنستان» هییتی‌ها «سکنه آسیای صغیر» میتانسیان همسایه هییتی‌ها و اورارتیان و

۱- قفقاز = یا = قاف کاس = سلسله کوه‌های بین خزر و دریای سیاه است که

از گروه نژادی «کاس» نام گرفته است در این صورت مناسبتر آنست که نژاد را «کاسی» بخوانیم که منشاء اصلی است نه قفقازی.

ایلامیان^۱ و کاسی‌ها « بگفته گیرشمن در کتاب ایران ص ۲۶ : همه اقوام فوق‌الذکر به زبان پیوندی^۲ سخن میگفتند و این امر موجب این فرضیه شده است که سومریان نیز بهمین دسته متعلق بوده ولی در عهدی بسیار بعید از آن دسته جدا شده بودند. »
 « شواهد و قرائنی که درباره تشابه شیوه‌های هنری و صنعتی و وحدت معتقدات دینی، و واژه‌های همانند و اعلام » « با مفهومی معادل در فصل مربوط نشان دادیم فرضیه مذکور را با حقیقت پیوند میدهد. »

نتیجه‌گیری که از مهاجرت مردمان شمالی بسوی جنوب و هم‌چنین از شرق به غرب و بالعکس حاصل میشود، جاتهی کردن مردمانی بود که بر سر راه مهاجران قرار

۱- ایلام واژه‌ای است مرکب از دو کلمه ایل = و = ام به معنی «سرزمین بلند»
 ام = در زبان گیلکی بصورت پسوند با مفهوم بلند و مانند و جایگاه در آخر واژه ظاهر میشود مانند کت - کتاب، پشته - پشتم - خومه - خمام و غیره ایلام صفتی بود که بابلیان برای سرزمین همسایه شرقی خود قائل بودند. حدود کشور ایلام در آن زمان از این قرار بود - از شمال کوه‌های بختیاری - جنوب خلیج فارس. غرب به دجله از شرق به قسمتی از فارس و شامل خوزستان لرستان پشتکوه و کوه‌های بختیاری و دارای چند استان (آوان در شمال غربی - سوزیان کنار دز و کرخه - سیماش در شمال و شمال شرقی خوزستان کنونی، انزان یا انشان شامل منطقه شرقی و جنوب شرقی «مال امیر بختیاری»، پارسوماش، یا مسجد سلیمان امروزی. از شهرهای عمده اش یکی شوش بود که پایتخت بوده دیگر «دورانتاش» که امروز چغازنبیل خوانده میشود و اخیراً آثاری ارزشمند و تاریخی در اطلال آن کشف شده است زبان ایلامیان به گزارش «اسپایزر Speiser» ماخوذ از زبان (زاگر و کاسپین) بود.

۲- زبان پیوندی به آن گروه زبانی اطلاق میشود که بر ریشه واژه، هجاهائی افزوده میشود. هم بر اول ریشه وهم بر آخر. گاهی هم ریشه تغییر می‌کند منتها به صورتی که با هجاها، متصل وجوش خورده است.

داشتند که یا قادر به مقابله با مهاجران نبودند یا به دلایلی دیگر از قرارگاه خود کنده شده و پیشاپیش به راه افتاده و مناطقی امن تر یا قابل دفاع را انتخاب کرده و متوطن میشدند. از جمله این مردمان تپوری‌ها، کادوسی‌ها و ماردی‌ها بوده‌اند که همزمان با انتشار آریائی‌ان از شرق بغرب حوالی سالهای هزار قبل از میلاد و اندکی پیش از آن به جای کاسی‌ها در ساحل جنوبی دریای خزر دیده می‌شوند. در همان سرزمین‌هایی که در کتاب دینی ایرانیان به نام مازن و ورن معرفی شده است، تاریخ ایران باستان پیرنیا ص ۱۵۷ به نقل از تاریخ نویسان مشرق قدیم قرارگاه آنان را از شرق بغرب به ترتیب زیر نوشته. «تپوری = یا = تاپیرها» درجائی که اوستا «مازن» خوانده و امروز مازندران نامیده میشود. کادوسی‌ها (در قسمتی از مناطقی که اوستا «ورن» نامیده و امروز گیلان خوانده میشود). بین تپوریه‌ها و کادوسی‌ها - آماردها - قومی که در عهد قدیم نام خود را به سفیدرود داده بود.»

در این عهد نام کاسی‌ها بر سرزمین‌های مجاور کادوس در جانب غربی دریای خزر تا حد رود کر و آنسوی آن و هم‌چنین بر دره‌های زاگرس، مجاور ایلام کماکان باقی بوده است. «نک: نقشه پیوست»

تپوری : تاپیر

پتولمه که از جغرافیای‌شناسان قرن دوم بعد از میلاد بود در کتاب ۶ فصل ۵ سرزمین آنان را بین پارت و آریا Areia معرفی میکند یا قوت حموی سرزمین تپورها را طبرستان نامیده و وسعتش را از تمیشه که درشش فرسخی شرق ساری است تا حد دیلم میداند با این توضیح که «شهرهای نازل در ۱۵ فرسنگی آمل - و چالوس و کلارپی سعیدآباد و رویان در سرزمین دیلم واقع بودند».

محمدالله مستوفی در نزهة القلوب طبرستان را (که همان تپورستان است) مشتمل بر سمنان و دامغان و فیروزکوه و دماوند و فریم دانسته و مناطق جلگه‌ای و دشت، مانند استرآباد، آمل و غیره را بنام مازندران ثبت کرده است بدیهی است که مرزهای ایالات شمالی در ادوار مختلف به سبب رویدادهای تاریخی پس و پیش می‌شده اما بهرحال

تپورها از جانب مشرق باعیرگانیا = گرگان هم مرز بوده‌اند . استرابن در کتاب ۱۱ فصل ۸ در تعریف رشته جبال پراخواتراس Parakhoatras که حد فاصل ایالات جنوب خزر و فلات است گوید (نواحی شمالی این رشته جبال را اقوام گلای و کادوس و آمارد و بعضی قبایل گرگانی مستقرند و نام از تپورها نمیبرد شاید آنان را از جمله قبایل گرگانی میدانسته است چنین مینماید که در اوایل عصر تاریخی هم سرزمین تپورها بخشی از وهرگان = هیرگانیا = یا گرگان محسوب میشد زیرا تا عهد شاهنشاهی داریوش سوم «کدمانس» در رویدادهای تاریخی ذکر از تپورها بمیان نیامده مگر در جریان جنگهای داریوش سوم و اسکندر مقدونی که از جنگاوران تپوری یاد شده است که در جمع جنگجویان پارسی و گرگانی قرار داشته و متحداً تحت فرمان سرداری پارسی بنام فراتافرن phrathapher n انجام وظیفه میکرده‌اند.

در این باب آریان در کتاب ۳ فصل ۴ چنین آورده است: در جدال (گوگمل) ترکیب سپاه چنین بوده، باختریها، سغدیها و هندیهای مجاور باختر با فرماندهی بسوس Bessus والی باختر بودند. سوارهای پارسی، گرگانی و تپوری به فرماندهی فراتافرن، مادیهها، کادوسیها و سکاها به فرماندهی آثروپات آماده نبرد بودند در مورد آرایش جنگی نیز چنین آورده است: در جناح چپ سواران باختری و دهائی و رنجی قرار داشته نزدیک به آنها جنگاوران سواروپیاده پارسی که صفهایشان متکی به شوشیها و کادوسیها بوده در جناح راست سل سوریها. مردم بین النهرین، مادیهها - پارتیهها و سکاها و بعد از آنها «تپوریهها و گرگانیهها» قرار داشتند در قلب قشون، داریوش با تمام خانواده و نجبای ایران جای داشت که جنگاوران - هندی، کاری، آناپاست Anapast و تیراندازان ماردی (آمارد) گرداگردش صف بسته بودند ... الی آخر.

اما درباره نژاد تپوریهها، بندهش، چنین وصف میکند که «آنان از پدرانی پیدا شده‌اند بجز نیاکان - ایرانیان و تازیان مارکوارت marquardt نیز در کتاب ایران شهر چنین گواهی میکند: «تپوریها تا پدیریهها مانند کاسپیها و ماردها یک

قوم ماقبل آریائی معرفی شده اند که بر اثر فشار مهاجران ایرانی بارتفاعات کوهستانهای جنوبی دریای خزر «البرز» رانده شدند و صفی که همانند آن درباره کادوسیها هم شده است.

اما کادوسی پلوتارک در کتاب اردشیر بند ۲۸-۲۹ در مقامی که درباره جنگ اردشیر و کادوسیها بسال ۳۸۴ ق.م سخن میگوید آورده است: کادوس مملکتی است کوهستانی صعب العبور که همیشه ابرها آسمان آنرا پوشانده در جنگلهایش سیب و گلابی خودرو میروید .

سرهنری راولینسن ... Sir Henri R نیز چنین گزارش میکند: کوهستانهای شمالی و جنوبی دره سفیدرود مسکن طوایف کادوسی بوده است که از آن جمله کوهستانهای «تارم علیا و سفلی و خلخال..... میباشد» گزارش استرلین هم درسطور بالاتر توضیح شد، بادر نظر گرفتن اشارات جغرافیاشناسان قدیم و محققان جدید: کادوس منطقه ای بود کوهستانی، جنگلی، باران خیز، در دوسوی سفیدرود مجاور سرزمین مارد = آمارد که همسایه غربی مازندران «تپوریهها» بوده است.

اما درباره نژاد کادوسیها - سر آرنولد ویلسن Sir Arnold در صفحه ۲۸ از کتاب خود اقوام جنوب دریای خزر منجمله کادوسیها و (گلا = گیل) هارا از ساکنان اولیه و بومی میشناساند و گوید «ساکنان اولیه ایران که اولاد آنان هنوز در گیلان و مازندران در نواحی جنگلی سواحل خزر یافت میشوند» و اضافه میکند «این مردم بوسیله اقوام بادیه نشین آریائی زبان از سرزمین خود رانده شدند و این امر از دوهزار سال پیش از میلاد آغاز شد و قرنها ادامه یافت»

دیاکونف در تاریخ ماد ص ۸۵ کادوسیها را تیره ای از یک قوم ساکن جنوب خزر معرفی میکند .

درباره خصوصیات کادوسیها گفته شده است که آنان مردمی پیکار دوست بوده اند .، وقتی از جدال و کشمکش بین قبایل خودی فارغ میشدند به پیکار با غیر میپرداختند یا در مقابل شرایطی نیروی جنگی خویش را در اختیار اقوامی میگذاشتند

که در حال جنگ با حریفان خود بوده‌اند و «این تعریفی است که در قرنهای بعد در مورد خصوصیات «گیل‌ها» و «دیلم‌ها» نیز گفته شده است.

کتزیاس و گزنفن و دیگر تاریخ‌نویسان مشرق قدیم درباره این قوم و ستیزه‌هایی که با مادیه‌ها و آسوریها داشته‌اند مطالبی بتفصیل نوشته‌اند که بجای خود تذکار خواهیم کرد تاریخ این قوم ضمن تاریخ جنگی شاهنشاهان هخامنشی نیز آمده است.

نکته قابل توجه این است که کادوسیه‌ها از قرن هشتم پیش از میلاد در غالب معارك همراه باسکاها دیده میشوند که متحداً می‌جنگیدند و مشترکاً کارهای ایام صلح را از قبیل زراعت و پاسداری انجام میدادند گوئی بزبان و عادات و شیوه‌های جنگی یکدیگر در نتیجه آمیزش مستمر گذشته، آشنائی یافته بودند.

نکته دیگر آبادیهائی است در گیلان کنونی که نامشان یادآور نام کادوس و سکا است مانند کتسه «در لومیر کرگانرود طالش»^۱ کدو «س» - سرا - کدو «س» - بن - کدو «س» - بنک و هم چنین اعلام سکاچا - اسکا بن - اسکالك = اسکولک - اسکاده و غیره اشاراتی درباره قوم «ماد»

ماد = آمارد = مرد = مردوس که جایگاهشان بین تپور - و - کادوس نشان داده شد چنانکه دروندی دات آمده است در جوار مرو = مرگیانا = مرغیانا «ساکن بوده و گویا مزاحم «مروی»ها بوده‌اند.

نام این قوم در فرگرد ازوندی دات باصفت «پیروا هریمن» آمده است در آنجا که گوید: «سومین و بهترین سرزمینها که من اهورمزدا آفریدم «مرغیانا»ست که

۱ - کدو - نام فارسی يك محصول نباتی است که دراغذیه بکار میرود و درگیلکی آن را «کوئی kui» خوانند و واژه «کدو» درگیلکی مفهومی ندارد مگر آنکه آنرا مخفف کدوس = کادوس بدانیم.

درباره سکا و اسکا و آبادیهائی که در گیلان نامشان باواژه اسکا و سکا شروع می‌شود، ذیل تعریف سکا توضیح خواهد شد.

نیرومند است و وفادار به آریا اهریمن مرگزا برضد او اقوام « مردان » را به وجود آورده .

از این گواهی چنین برمیآید که اقوام مارد مدتی دراز متعرض مردم « مرو = مرگیانا » بوده‌اند منتها وفاداری مسرویان نسبت به آریا موجب بود که از پیشروی آنان جلوگیری شود.

هرودت بسال ۴۴۵ ق.م در کتاب ۱ بند « ۱۲۵ » آورده است:

(ملت ایران از قبایل بسیار تشکیل یافته است عده‌ای از آنان را کوروش متحد کرد و برعلیه مادها برانگیخت که عبارتند از مرافی‌ها - ماسپی‌ها - پاسارگادی‌ها که این قوم شریفتر است و شاهان هخامنشی از این تیره برخاسته‌اند. قبایل دیگر عبارتند از پنتیاله‌ها - دروسیائه‌ها - جرمانی‌ها - که به کشاورزی اشتغال داشتند و همچنین «دان - یا - دهائی‌ها» - ماردها - دروبیک‌ها - ساگاریت‌ها که بادیه‌نشین بوده‌اند) این گواهی حکایت دارد که اقوام دهائی - ماردی - دروبیکی بدو آبادیه‌نشین بوده‌اند که کارشان تاخت و تاز سرزمینهای همجوار بوده و بروزگار کوروش تاحوالی ماد منتشر شده بودند .

کریتوس. در کتاب ۵ بند ۶- ۲۱ گفته: پادشاهان هخامنشی به ماردی‌های شمال ایران مقرری میدادند که باعث اغتشاش نشوند .

این گزارش هم مسکن ماردیه‌ها در شمال ایران نشان میدهد. ، کتزیاس مورخ معروف که در دربار اردشیر هخامنشی بوده و به مدت هفده سال ۴۱۵-۳۹۸ در آنجا بسر برده در کتاب «پرسیکا» نوشته: کوروش پسر چوپانی بود از ایل «مرد = مارد» ها و افسانه‌ای پرداخته که مورد تأیید قرار نگرفته است لاجرم از بازگوئی آن خودداری کردیم. بعضی پژوهشگران نام دوشهری را که یکی در شرق دریای خزر - در قسمت جنوبی آمودریا = جیحون = قرار داشته و آن دیگر در جنوب دریای خزر و به نام «آمل» نامیده شده و میشود . مأخوذ از نام «آمارد» دانسته‌اند و برخی نام آمل

را * منسوب به دختری میدانند بنام آمله و اهل دیلم.

گواهی تاریخ‌نویسان مشرق قدیم که مستند مرحوم پیرنیا مؤلف تاریخ ایران باستان است چنین دلالت دارند که سفیدرود در عهد قدیم « مردوس » مینامیدند (ص ۱۵۷ کتاب مذکور). «نک: نقشه پیوست»

از این نامگذاری چنین برمیآید که ماردها بر سرزمینهای مسجور سفیدرود حکومت درازمدتی داشته‌اند که نامشان به سفیدرود داده شده بود در حال حاضر منطقه وسیعی در جانب شرقی سفیدرود بانام آمارلو معروف میباشد که یادآور نام آمارداست «هرچند بعضی صاحب‌نظران این نام را مأخوذ از قبیله‌ای به نام عمارلو یا عمرلو میدانند که نام چنین قبیله در ردیف قبایلی که دوبار به آن صفحات کوچانده شده بودند دیده نشد»^۱.

* بشرح تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی آمله‌نام دختری بود از اهل دیلم فرزند «اشداد» که با پادرمیانی مهر فیروز نام که به خواستگاری به دیلمستان آمده بود به حباله نکاح فیروز نام پادشاه بلخ درآمد و پادشاه مزبور بخواهش وی که گفته بود «میخواهم شاه شهرستانی فرماید آنجا که محل ماست» شهری بنیاد کرد و نام آنرا آمل گذاشت که مفادش «ترا مبارک باد» می‌باشد.

۱- قبایلی که در عهد شاه عباس و نادرشاه به ناحیه امارلو کوچانده شده و مستقر گردیدند عبارت بودند از رشوند و طوایف شاه قولانلو - بایشانلو که بایشانلو هم خوانده میشد شامکانلو - بهادرلو « که بهادرلو و بادرلو » هم نامیده می‌شدند. استاجلو « که استاجانلو » هم نوشته شده است و طایفه صوفی که همه آنان به مرور زمان از زندگی شبانی به حیات کشاورزی روی آورده و بعضاً شهرهای عمده رو کرده و شهرت‌شان شدند از طوایف دیگری هم در بعضی یادداشتهای نام برده شد مانند کرانلو - چکانلو - واشلیکانلو - تیتی‌کانلو میرزانلو. بهر حال در هیچیک از یادداشتهای از طایفه‌ای بنام آمارلو یا عمارلو یا عمرلو که به صفحه مذکور کوچانده شده باشند، نام برده نشده است.

درحوالی این منطقه در ناحیه نصفی از دهستان رحمت آباد تپه‌هایی به نام «مارلیک» ثبت شده است که ازین آنها آثار نفیس صنعتی و هنری سفالین ، مسین ، ومفرغی وهمچنین زرین و سیمین بدست آمده است که منسوب به اوایل هزاره اول قبل از میلاد یعنی همزمان با هجوم قهرآمیز آریائی‌ها . میباشد.

آریان Arrian در کتاب ۳ فصل هشتم ماردها را مردمی میداند بی‌بضاعت و درکشیدن بارفقر وقحطی بردبار وشجاع.

مارکواریت درکتاب ایرانشهر «ماردهارا مانند کاسپی‌ها و تپورها قوم ماقبل آریائی معرفی میکند» .

درباره خصوصیات ماردها استرابن در کتاب ۱۱ فصل ۸ گوید «ماردها جامه سیاه می‌پوشند وموی بلند دارند وآنکس که دلیرتر باشد مجاز است باهرزنی ازدواج کند» .

درتاریخ شاهنشاهان ایرانی ماردها مردمی خوش‌اندام ، توانا ، دلاور معرفی شده‌اند که درمعارك درقلب قشون مأموردفاع از فرماندهی کل قوا بوده‌اند مهمترین رویدادی که بنام آنان ثبت شده است . جنگ دفاعی ماردها با اسکندر مقدونی است که نتیجه آن ، انصراف اسکندر از ورود بسرزمین ماردهاست که درفصل مربوط شرح داده میشود دیگر از رویدادهای مهم جنگ ممتد ومتوالی فرهاد اول اشك‌پنجم است باماردها که دروقایع گیلان مربوط به عهد اشکانیان ذکرخواهیم کرد آنچه که دراین مقام به اختصار میتوان گفت اظهارنظر روستن است در بند ۴۱ کتابش که گوید: «فرهاد جنگ را به کشور قومی سرسخت و شجاع کشاند که چندسال طول کشید . پس از غلبه به ماردها گروهی از شجاعان آنان را کوچاند وبه پاسداری در بند خزر «دروازه کاسپین» مأمور کرد شاید بعد از این واقعه بود که قوم دیلم تقویت شد وعنصر غالب گردید که در عهد ساسانیان نامش به سرزمینی داده شد که يك سوی آن قزوین وبسوی دیگر آن کلاردشت بوده است .

آریائیان

آریائی‌ها يك گروه بزرگ نژادی بودند كه ظاهرآ در نیمكره شمالی سكنا داشتند. شاید دردوران شكار ودوران شبانی باچشم‌های کوتاه و بلند بسوی دشت‌های گسترده وسرسبز جنوبی پیش آمده باشند دشت‌های صاف وهمواریکه بر اثر فر و نشستن دریای « تتیس » درجهت شمالی دریای خزر بین دریای سیاه و اورال پدید آمده و به مرور دهور قابلیت پذیرائی جانداران را یافته بود.

هرچند مركز اصلی آریائیان به‌طور وضوح تشخیص نشده ولی بعضی محققان بر حسب قرائنی سرزمین پهناور جنوب‌غربی «سیبری» را نخستین جایگاه آنان معرفی کرده‌اند .

هنری فیسلد در کتاب مردم شناسی خود ص ۱۵۴ به‌نقل نظرات برخی صاحب‌نظران: «موطن اصلی آریائیان را دراستپ‌های وسیع شمال‌خراسان بزرگ‌نشان می‌دهد که در آن روزگاران محتملاً حاصلخیزتر بوده‌است وهم‌چنین دشت‌های مشابه وپرب‌تر مجاور آن در غرب.» .

در جای دیگر گوید «محققانی ناحیه جنوب‌غربی دریای خزر را موطن اصلی آریائی‌ها دانسته‌اند که در این باره نمیتوان بطور قطع اظهار نظر کرد» .

کتاب دینی آریائیان که تاریخ تدوین آن را لاقول ۶۰۰ قبل از میلاد میتوان

دانست «وطن آریائیان را به نام «آریانام وائجو» *Aryanam vaejo* معرفی می‌کند که کشوری بود خوش آب و هوا دارای زمینهای حاصلخیز منتها قوای اهریمنی دفعتاً زمین را سرد کردند چون کار کاشت و برداشت متعسر شد ناچار آریائیان از جای خود کنده شده و مهاجرت را اختیار کردند».

بنا به گزارش اوستا آریانام وائجو = ایران وائج را باید در حوالی مناطق قطبی دانست که بعلت پیشرفت سرمای قطبی - واستیلائی ممتد آن، قابلیت کشت و برداشت را فاقد شد و خضارت خود را از دست داد و شبانان و کشتکاران منطقه را به جلای وطن و جستجوی چراگاهها و اراضی مستعد واداشت.

هرودت که در فاصله ۸۴-۴۲۵ ق.م میزیسته در کتاب ۴ بندهای ۸۱-۸۲ در جائیکه سخن از سکاها «که شعبه‌ای از آریائی‌ها هستند» دارد چنین آورده است: مملکت سکاها بزرگ و وسیع است... در صفحات شمالی آن نه میتوان عبور کرد و نه چیزی به چشم میرسد زیرا در آنجا زمین و هوا پراست از پر و تراکم پرها مانع دیده‌است و در جای دیگر توضیح میدهد که مقصود از پر همان برف است که بر زمین و فضا و هوا مستولی است» که این گزارش هم دلالت دارد که قسمتهای شمالی سرزمین آریائی‌ها که به روزگاری آریانام وائجونام داشت و مرکز اولیه آنان بوده است دارای مشخصات قطبی بوده است».

بی‌شک به وجود آمدن مشخصات قطبی موجب راندن آریائیان و مهاجرت تدریجی آنان به سمت جنوب و انتشارشان به جانب شرق و غرب شده است. بی‌شک به آنان نیز بر سر راه خود با واحدهای کوچک و بزرگ اجتماعی تلاقی کردند، بهم پیوستند و به سبب عوارضی از هم گسیختند که در آن وصل و فصل‌ها آثاری از تبادل اندیشه‌های دینی و فرهنگی و صنعتی بجا ماند.

مبداً تاریخ کوچ آریائی‌ها هنوز معلوم نشده است ولی نشانه‌هایی از حضور آنان در جهت جنوبی قفقاز = کوه کاس و در جانب شمال غربی زاگرس بدست آمده که حکایت از آن دارد در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد واحدهایی از آریائی‌ها، یا خود اندیشه دینی

آریائی‌ها به وسیله واحدهائی باین سوی «ارس» راه یافته و به شمال بین‌النهرین رسیده بود. از جمله نشانه‌های مذکور سنگ نبشته‌ای «ستل» است محتوی پیمانی بین پادشاه هیتی به نام سوپی لولیوما *Luliuma*، *Suppi* و پادشاه میتانی به نام ماتنی وازا *matti-waza* منعقد شده سال ۱۳۷۰ پیش از میلاد که در آن پیمان، به خدایانی سوگند خورده بودند که به تحقیق ایزدان آریائی بوده‌اند مسانند (میترا *mithra* ایندرا *indra* - وارونا *Varuna* - وناساتیا *nasatia*).

راه یافتن ایزدان هند و ایرانی در معتقدات دینی اقوامی که در اوایل قرن چهارده پیش از میلاد دارای شوکت و اعتبار بوده‌اند، شواهدی است که وجود عنصری آریائی. یا اندیشه دینی آریائی‌ها را در حدود شمال‌غربی زاگرس و شمال بین‌النهرین ارائه می‌کند.

پیمان‌نامه مذکور هم‌چنین، دلالت بر این می‌کند که اقوام هیتی و میتانی یا دانایان آن دو قوم به زبان یکدیگر یا زبان مشترکی که عامل تفهیم و تفهم باشد آشنا بوده‌اند که امکان یافتند بایکدیگر به گفتگو به نشینند و درباره اختلافات و شرایط رفع آن مذاکره کنند و به تراضی برسند و بر صفحه‌ای به نویسند. همین نکته حکایت از آن دارد که دو قوم هیتی و میتانی سالها یا قرن‌ها پیش از تنظیم عهدنامه مرادواتی داشته‌اند. در اینصورت میتوان تاریخ تلاقی دو قوم مذکور و تأثیر گذاری فکری هر یک را بر آند دیگری از سال ۱۳۷۰ پیشتر دانست.

در کتاب ایران گشیرشمن ص ۴۵ آمده است: «ایزدان آریائی که در میان خویشاوندان نزدیک میتانی شناخته شده بودند در میان ختیمان «هیتی‌ها» و کاسیان نیز بعضاً شناخته شده‌اند» که این امر نیز باید متفرع از ارتباط مستند اقوام مذکور تلقی شود بدین توضیح که:

هیتی‌ها مردمی بوده‌اند در آسیای صغیر که به روایتی از دریا کناران مدیترانه کوچ کرده و به آن سرزمین رسیده بودند و بهمین سبب مدیترانه‌ای معرفی شده‌اند به روایتی دیگر شعبه بودند از نژاد کاسی به عبارت دیگر قفقازی که به تشخیص اهل تحقیق

در ۱۷۰۰ ق.م روزگار پر شکوهی در اناطولی « آسیای صغیر » داشته‌اند . قدمت آثار آنان را تا- ۱۳۰۰ ق . م دانسته‌اند «نک: م. بریون M.Brion ص ۷۷- ۲۶۰ شهرهای مرده» .

کاسی‌ها هم چنانکه پیشتر معرفی کردیم نزدیک به همان زمان یعنی در نیمه قرن هیجدهم ق.م در آن‌حد از نیرومندی بودند که توانستند بر جلگه بین‌النهرین مستولی شده و دولتی به وجود آورند که از سال ۱۷۴۷ تا ۱۱۷۱ ق.م یعنی پانصد و هفتاد و شش سال دوام بیابد.

چنانکه پیداست مقارن چنین اوضاع و احوال مهاجرانی که معتقد به ایزدان هند و ایرانی فوق‌الذکر بودند توانستند به شمال زاگرس راه یافته و با قوم هوری «Hurrites» که بومی بوده‌اند مدغم شده و حکومت پادشاهی میتانی را به وجود آورند که قلمرو این حکومت در شمال زاگرس بین هیتی‌های آسیای صغیر و کاسی‌های حاکم بر جلگه بین‌النهرین نشان داده شده است.

همجواری دراز مدت سه قوم معتبر زمان که بدیقین با مرابطه‌ها و معامله‌ها و مبادله‌ها همراه بوده به مرحله‌ای از گستردگی رسیده بود که بعضی از باستان‌شناسان آنان را در یک گروه نژادی و فرهنگی شناسانده‌اند. با در نظر گرفتن نکات فوق‌الذکر عجیبی نیست اگر اساطیر یا اندیشه‌های دینی و اجتماعی هر یک از آن سه قوم به آن دیگر منتقل شده باشد یا در «ستل» سنگ‌نبشته هیتی، واژه‌هایی از هشت زبان منجمله زبان‌هند و ایرانی ثبت گردیده باشد.

بهر تقدیر بر حسب نشانه‌هایی که توضیح شد وجود گوهر آریائی در آغاز هزاره دوم قبل از میلاد در آسیای غربی و حاشیه زاگرس مشهود گردیده اما درباره حضور سیاسی آنان و تشکیل دولت در محدوده‌ای مشخص ، سندی بدست نیامده است مگر کتیبه‌ای که از عهد تاخت و تاز شلم‌نصر پادشاه آسور که جوالی سال ۸۳۸ ق.م بجای مانده است که در آن از کشوری به نام «آمادی» نام میبرد که به تشخیص محققان همان سرزمین مادی‌ها تلقی شده است .

بوجود آمدن دولتی بنام «آمادای» یا ماد در حوالی زاگرس حکایت از آن میکند که در آن روزگار در حوالی زاگرس جامعه‌ای متشکل از خاندان‌های مادی، تشکیل یافته بود که بی‌شک چنین جامعه از آسمان نازل نشده بود بلکه در سال‌های پیشتر از البرز گذشته و به نجد رسیده و مسافت بین البرز و زاگرس را طی کرده و قهراً با امیران بومی، صاحبان اصلی اراضی درگیریهائی داشته و بر آن چیره گردیده و جانشین آنها شده بودند. این ملاحظات تاریخ حضور آریائی‌های مادی را در فلات ایران از ۸۳۸ ق.م خیلی بالاتر میبرد بویژه وقتی بخاطر آوریم آریائی‌ان بعلت از دست دادن کشتزارها و مراتع خود در تاراج زمستان قطبی، از سرزمین خویش کنده شدند و پیش از آنکه قصد جنگ و جدال با مردمان مسیر خود داشته باشند در صدد یسافتن زمینهای مستعد کشت و چراگاه‌های بلاعارض بوده‌اند، بهمین سبب هر چند گاه يك یا چند طایفه آریائی که زودتر و پیشتر از دیگر طوایف در خطر هجوم برف و یخ پر دامنه و ظاهراً پایان ناپذیر قرار میگرفتند، با همه افراد خانواده و خلد و حشم همراه میافتادند. مهاجرتی در چنین شرایط در سرزمینهای ناشناخته که در بعضی واحدهای جدا افتاده آن تمدنهای بدوی تشکیل یافته و سری و سروری یافته بودند، کاری آسان و خالی از مشکلات و تصادمها نبوده است.

بی‌شکبه مهاجران آریائی بازمینداران بزرگ یا امیران و پادشاهان بومی طول راه خود، بر خورد‌هایی داشته‌اند که چندگاهی حرکت آنان را متوقف میکرد که این مشکلات مدت راه‌پیمائی را بسیار طولانی مینمود گاهی نیز در نتیجه تصادمات، یا مقاومت سخت بومیان، ناچار به عقب‌نشینی میشدند، یا راه کوچ کرده بسوی مقصدی نامعلوم پیش میرفتند. شق دیگر، غلبه و اردان بود بريك یا چند امیرنشین و جانشین شدن آنها بر بساط امارت زمینداران بزرگ و امیران بومی، و تبدیل ملوك الطوایف بومی به ملوك الطوایف آریائی که آثار این نوع حکومت در فاصله کویر مرکزی و کویر لوت از يك طرف و سلسله جبال زاگرس از طرف دیگر در کتیبه‌های پادشاهان آسوری منعکس شده است.

بادر نظر گرفتن مراتب و مراحل‌ی که توضیح شد میتواند ادعا کرد که «آریائیان مادی» پیش از آنکه به‌حوالی همدان و کرمانشاه برسند یعنی قبل از ۸۳۸ ق.م دولت‌هائی در واحه‌های جدا افتاده فلات تشکیل داده بودند منتها چون دور از دسترس پادشاهان آسور بوده ناشناخته مانده و در کتیبه‌های آسوری پیش از «شلم‌نسر» نامشان برده نشده است.

ولی بعد از شلم‌نسر در فتح نامه‌هائی که از آسوریان از جمله شمس‌ی‌اداد جانشین شلم‌نسر و «اداد‌نیراری» ۸۱۰ ق.م و تیکلات پالسر چهارم ۷۴۴ ق.م و «سارکن دوم» و هم‌چنین «اسارهادون»^{۳۰} بجای مانده سخن از امیران ماد رفته است. باین توضیح که «امیران ماد بواسطه نفاقشان یکی بعد از دیگری شکست خوردند» یا «۲۲ نفر از امیران و بزرگان ماد به فلان شاه آسوری بیعت کردند» از جمله آن فتح‌نامه‌ها کتیبه‌ای است منسوب به «اسارهادون EsarHaddon» ۶۷۲ ق.م که اشاره به قشون کشی خود تا صحرای نمک کرده و آن صحرا را قلمرو مادی‌های دوردست قلمداد نموده است بدین شرح: «اماسرزمین پتوش آری - Patusharri در حاشیه صحرای نمک در میان قلمرو مادی‌های دوردست است که کوه بیکنی «دماوند» یعنی کوه لاجورد حد آن محسوب میشود. هیچیک از پدران تاجدارم تا کنون قدم بدانجا نگذاشته ولی من دو تن از شه‌ریاران نیرومند را اسیر گرفتم که یکی «شیدیر پرنه Shidir Parna» و آندیگر «اپرنه E.Parna» نام داشتند و آنها را با اسبان تعلیم یافته و رمه و گله و اشتران با شور بردم.....»

اینگونه ماجراها که غالباً به پیروزی آسوریان و شکست طوایف و ملوک مادی منتهی میشده و تاراج اموال و انهدام آبادیها و اسارت گروه‌گروه مردم مادی و اتباع آنان و انتقال اسیران و اسبان و اشتران و احشامشان را بدنبال داشته، تا حوالی سالهای ۷۰۱ یا ۷۰۸ ق.م ادامه یافت.

حوالی سالهای مزبور بود که «دیاکو» نامی از شه‌ریاران طوایف مادی که در

^{۳۰} نام اسارهادون در تاریخ ایران باستان پیرنیا «آسورحیدین ثبت شده است.

تاریخ هرودت، بنام «دیوکس Diokes» ثبت شده است ظهور کرد، بزعم بعضی مورخان و موفق شد بعضی ملوک و قبایل مادی را متحد کرده و سدی در مقابل آسوریان بوجود آورد و مقدماتی فراهم سازد که اوضاع و احوال به زیان آسور تغییر یابد هر چند او خود نتوانست از ثمره تلاشها بهره مند شود ولی جانشینانش با تعرض مداوم، عرصه بر آسور تنگ کردند تا جائیکه دولت خشن و متجاوز آسور که چندین قرن یعنی از اواخر قرن دوازده پیش از میلاد همسایه های اطراف را با تعرضهای بی امان بستوه آورده بود رو به سقوط نهاد و باز چپه دست مادیها و سکاها و کادوسیمها شد و سرانجام منقرض گردید.

نتیجه تلاقی اقوام و برخورد فرهنگها

بنابر آنچه گذشت فلات ایران از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد تا زمان تشکیل اتحادیه بعضی از ملوک ماد دوران پرماجرا و مشقت باری را طی کرد. از سوئی مهاجران آریائی به صورت موجهای عظیم و متوالی از شرق به غرب هجوم برده و زندگی آرام ساکنان بومی و قلمرو فرمانروائی شان را پی سپر نموده کشتزارها و چراگاههایشان را متصرف شده و آنان را به بردگی میگرفتند و از سوی دیگر آسوریان مانند طوفانی متناوب از غرب بشرق تاخته ساکنان فلات اعم از بومی و مهاجر را به انواع رنجها و مصائب مبتلا ساخته، میکشتمند و زنده زنده پوست میکندند یا در آتش می افکندند و آخر کار باز ماندگان کارآمد و جوان را اعم از زن و مرد به بند کشیده و بسوی آسور میراندند و گروه اسیران را که گاهی به دهها هزار تن میرسید به کار اجباری و بیغاره و امیداشتند.

آشفتهگیها و دست بدست شدن آنها و متواری شدن خانوادهها و نقل و انتقال گروههای بزرگ از نقطه ای بنقطه دیگر خود موجب بود جهت تلاقی فرهنگهای دینی و اجتماعی و آداب و رسوم و شیوه های صنعتی و هنری که گاهی در نتیجه همزیستی دراز مدت اقوام و مردمان مختلف یا بسبب همجواری و رابطه ها و معامله ها زمینه تشابه مظاهر فرهنگی و اختلاط و تلفیق آنها را فراهم مینمود.

در خلال جابجا شدن طوایف و تیره ها، خانوادهها یارئیسانی از عشیره ها و

خاندانها یافت میشدند که خود را از مسیر وقایع مصیبت بار دور نگاه داشته و میکوشیدند که نقطه امنی در کوهستانها بیابند این دسته جویندگان حتی المقدور از سلسله جبال زاگرس، فاصله میگرفتند چون بسبب مجاورت با آسور، جبهه مقدم تاخت و تازها و فاقد شرایط ایمنی بوده است. لاجرم بارتفاعات مرکزی یا به کوهستان البرز روی آورده و مأمنی یافته و مستقر میشدند. در جوار سرزمینهایی که به روزگاری بیشتر تپوریها و ماردیها و کادوسیها بر آن دست یافته و وطن کرده بودند.

از جمله تیره‌های آریائی «مادی» که به صفحه البرز روی نهاد طایفه «مغ» بود که از طوایف معتبر و مؤثر مادی شناخته شده و نامش هنوز بر بعضی آبادی‌های صفحه البرز از جمله در نواحی کوهستانی مجاور سفیدرود مانند مغان - مگس‌خانی = مغوس‌خانی باقی مانده است.

سخنی درباره ماد

بنابه گزارش تاریخ‌نویسان و محققان قدیم و جدید مادیها قدیمی‌ترین آریائی‌هایی بودند که بانام و نشان و مشخصات آریائی در کشوری که امروز به نام ایران نامبردار است سکنا گزیده بودند هر دوت در کتاب ۱ بند ۱۰۱ مادیها را مرکب از شش طایفه معرفی کرده است بنامهای ۱ - پارتاکن Partakenui ۲ - بسوس Bousai ۳ - استروخات Strokhat ۴ - آریزانت Arizantoi ۵ - بودی Boudioi ۶ - مغ Magoi «نام طایفه اخیرالذکر است که به صورت مغ = می = مگ = مک» با پسوند هائی بر بعضی از مناطق دایر و بایرگیلان و مازندران و دشتهای همجوار هنوز برجای است. مانند مغان - یا - مگس‌خانی = مغوس‌خانی در ساحل راست سپیدرود

تعریف و تأثیر مغ

«در کتاب سیر تمدن و تربیت ایران باستان» ج ۱ ص ۲۹۴ بنقل از هر دوت و کتاب دانیال آمده است:

«مغان ظاهراً یکی از طوایف ششگانه ماد و عمده‌دار کهانت و ارباب دانش بوده‌اند. مغان در حفظ شیرازه اجتماعی مادها عامل مهمی گردیدند. پس از انتقال

سروری به پارس، مغان حیثیت خود را کم و بیش نگاهداشتند. و در امتداد دوره شاهنشاهی هخامنشی به همان مقام و اهمیت بازماندند.

در جای دیگر این کتاب به نقل از «جاسکسون Jackson» ص ۱۵ چنین یادداشت شده است قرائنی موجود است که تأثیر عقاید غیر آریائی را در عصر هخامنشی نشان میدهد هرگاه این نظر حقیقت داشته باشد غیر محتمل است که غیر از راه «مغان» که زمانهای دراز در جوار ملل سامی یا بومی «گیلان دیلم و مازندران» بوده اند. چنین تأثیراتی راه یافته باشد.....».

اینگونه اظهار نظرها مویذ این ادعاست که اقوام وارد و بومی مورد بحث خواه عنوان غالب داشته اند یا مغلوب مهمان بوده اند یا میزبان، در زمینه اندیشه های دینی و اجتماعی و تفکر صنعتی و هنری، اسلوبهای ساخت و پرداخت تحت تأثیر یکدیگر قرار گرفته و عامل انتقال تأثیرات به دیگر طوایف و اقوام هم بوده اند در این صورت فلات ایران و کوهستانهای مجاورش حتی کشور همسایه اش «آسور» را نباید تنها محل تلاقی اقوام و گروههای مختلف اسیر و آزاد دانست بلکه بیاید عرصه تصادم عقاید و میراث های معنوی اقوام و ملل هم بشمار آورد.

اقوامی که با فرهنگ و اندیشه های متفاوت دینی و اجتماعی محکوم بودند در شرایط مساوی یا نامساوی، همزیستی درازمدتی داشته باشند که این امر بدون عامل تفهم و تفهیم ممکن نمیشد، زیرا حیات جمعی آنها هر روز با مسائل تازه ای روبرو میگردد که حل آن مسائل اینجاب میکرد از تجارب یکدیگر استفاده کنند. بخصوص در اوقاتی که وضع موجود آنان دچار خطری میشد نظیر آنچه که از جانب آسوریان بروز کرد.

درست است که رابطه آریائی با بومیان یرمینیای غالب و مغلوب بوده و به تحقیق چنین مبنائی نمیتوانست عاری از خشونت و نفرت بوده باشد. منتها باید بخاطر داشت خشونت آسوریان در حد بی رحمی و شقاوت بود که به یکسان عاید مادیه و بومیان میگردد. اموال هر دو گروه به غارت میرفت و انفس هر دو گروه نابود میشد

زنان و مردان هر دو جناح دست بسته به جاهای دوردست منتقل میشدند سرنوشت درآلود مشترك، بخودی خود موجب همدردی و همزبانی برای تسکین مصائب، و همفکری و همکاری به منظور تجهیز قوای محلی و جبران مافات میشد، و خواه ناخواه اعضاء از مرگ رسته بومیان و آریائیان را به جبهه واحدی سوق میداد. ای بسا همین مقدمات موجب میشده که فرهنگ اقوام ستمدیده بهم نزدیکتر شود. تفاهم بیشتر، مدارا و سازش افزونتر، ارزش مصالح مشترك نمایانتر گردد که در زمانهای بعد مورد استفاده «دیاکو» و فرورتیش در جهت تشکیل اتحادیه مادها قرار گرفت اتحادیه‌ای که برحسب قرائن تاریخی مورد تأیید و تقویت بومیان هم بوده است بدلیل آنکه در تاریخ مشرق قدیم آثاری که دلالت بر مخالفت و اخلاف و کارشکنی بومیان فلات در کارمادیها کند بنظر نرسیده است حتی در آن اوقات که مادیها در چند جبهه گرفتار بوده اند. مگر در واقعه پارسه و آرته‌یس که بومیان به ماجرا کشیده شدند.

نقش مردم دریا کنار

در دورانی که فلات و صفحه زاگرس عرصه جنگها و مردمانش دستخوش کشمکشها و نقل و انتقالاتهای اختیاری یا اضطراری بودند مردمان سواحل جنوبی دریای خزر ساکن سرزمینهای «ورن و مازن اوستائی» که در آن روزگار بانام - اپاختری هیرگانی - تپوری - ماردی - کادوسی شناخته میشدند ظاهراً دور از ماجراها بکار خود مشغول و به تحصیل شرایط بهتر حیات مدنی و اجتماعی اشتغال داشته‌اند و در این رهگذر قاعدتاً از تجارب طوایفی که به صفحات شمالی البرز پناهنده میشدند استفاده میکردند در این دوران قرائنی که حکایت از جدال آنان با خودی یا بیگانه کند بنظر نرسیده و برعکس شواهدی بدست آمده است که به وجود امنیت و آرامش و حسن همجواری گواهی میکند از جمله آن شواهد همانا مهاجرت خاندانها و طوایفی از قبیل طائفه مغان است از فلات پر آشوب به صفحه صلح و آرامش البرز.

قابل یادآوری است که مغان طایفه‌ای بودند از طوایف ششگانه مادی که پیشوایی دینی را نسلاً بعدنسل در انحصار خود داشته‌اند زیرا پیشوایی دینی در طایفه

مذکور موروثی بوده است. اعضای این طایفه به مقتضای امتیازی که داشته‌اند میبایند در همه حال در صف اول ستیز با مظاهر «شر» از قبیل تاریکی و خشکسالی و فتنه و بیماری و زشتی و دروغ قرار می‌گرفتند. و میبایستی در راه زندگی جمعی را انتخاب مینمودند که موجب تجلی و افاده مظاهر خیر، مانند روشنائی و خضارت و فراوانی و تندرستی و زیبائی، راستی و آرامش بوده باشد.

بی‌شک در آن روزگار دریاکناران خزر در شرایطی قرار داشته که مطلوب طایفه‌ای مانند طایفه مغان بوده باشد که به گوشه‌ای از تکالیفشان اشاره شده است.

نکته دیگری که نشان میدهد مردم دریا کنار خزر بخصوص کادوسیمها از نابسامانیهای فلات بمنفع خود و تحکیم موقع خویش بهره‌مند شده‌اند توجه به نشایچی است که از برخورد جنگی کادوسیمها و مادیمها حاصل شده که در یادداشت‌های مورخان مشرق قدیم منعکس گردیده است و در صفحه‌های آینده بدان اشاره خواهد شد.

گواهی‌های تاریخ

هرودت مورخ یونانی که اهل هالیکارناس در حوزه آسیای صغیر بوده و تبعه ایران شناخته میشود در کتاب خود ج ۱ بند ۹۹ - ۱۰۱ که به سالهای ۴۸۴ - ۴۲۷ نوشته آورده است.

هفتصد و هشت سال پیش از میلاد مسیح دیوکس Diokes نامی که دهقان و

* تاریخ ایران باستان پیرنیاگوید: راجع به این قسمت نوشته‌های هرودت باید گفت بعضی محققان تصور کرده‌اند که «دیوکس» همان «دیاکو» کتیبه سارگن دوم است ولی برخی در اینکه دیوکس کلیتاً «شخص تاریخی باشد تردید دارند بهر حال چون این مطلب هم مانند بسیاری از مسائل دیگر که مربوط بتاریخ ماد است محقق نمیشود..... الخ».

بنظر نگارنده دیاکو یا دیوکس هرودت یکی از رؤسای خاندانهای مادی بود که مانند دیگر قبایل مادی شهر و قلعه‌ای جداگانه داشته، و همان رویدار دنبال میکرده که دیگر رئیسان یا امیران داشته‌اند که عبارت بود از طرفداری ازدولتی ثابت بهزبان دولت ثابت دیگر. ظاهراً «دیاکو = دیوکس» در عهدی که سارگن دوم پادشاه آسور حوالی سال ۷۱۶ ق.م ←

ساکن دیه بود بسبب حسن شهرت و عدالت خواهی مورد توجه مردم شد که دعاوی فیما بین را باو میبردند چون رجوعات فزونی گرفت اوبعدر نخستگی از قبول شکایات خودداری کرد، کناره گیری وی از قضاوت سبب افزایش اختلاف و ناراحتیها شد لاجرم مردم بر در سرایش جمع شدند و وی را به سروری برگزیدند و دیوکس نیز آمدانه یا هگمتانه «اکباتان یا همدان» امروز را مقرر سلطنت خود کرد. قصور و دیوارها بنیاد نمود و قوانینی آورد که مورد قبول عام قرار گرفت در خلال انجام وظایفی که بر مقام سلطنت مترتب بود مهم دیگری را هم و جنبه همت قرارداد که عبارت بود از دعوت طوایف پراکنده مادی به اتحاد و هم بستگی که به زعم هرودت تاحدی در این کار موفق بوده است»

بعدها دیوکس «دیاکو» فرااورتس Fraortes پادشاهی رسید ۶۵۵-۶۳۳ ق.م و پس از وی دو پادشاه دیگر بنامهای کیارکس Kyarkes و استیاکس Astiakes

→ دولتهای ثابت اورارتو و «مانا» را زیر فشار قراردادده بود. اوبسبب پیوندی که با همسایه خود «مانا» داشت به جنبه مخالف سازگن پیوست و در معارك شرکت جست و شکست یافت و اسیر شد آشوریان وی را به شهر «حماة» در سوریه تبعید کردند ماجرای شکست و قلمرو حکمرانی «دیوکس = دیاکو» در سالنامه های آسوری با نام «بیت دیاکی Bit-Dyaukki» ثبت شده است، باید دانست که کشور مانا از اتحادیه ای تشکیل یافته بود که از طرفی اراضی شرق دریاچه چتیجست = ارومیه = رضائیه را شامل و همسایه کادوسیه ای میشده و از طرف دیگر شامل تمام یا قسمتی از کردستان کنونی بود که اخیراً گنجینه هایی تاریخی از بعضی مناطق آن مانند «زیویه» بدست آمده است .

در شمال کشور مانا دولت اورارتو قرار داشت جایی که هرودت آنرا «آلارودی Alarodi» خوانده است و ارمنیان «آثرارات» ثبت کرده اند و در روزگار ما «آارات» نامیده میشود. کشور اورارتو از رقیبان سرسخت آسور بود که در حوالی سال ۶۰۰ پیش از میلاد نابود شد بعدها به جای آن در شمال «گرچیها» و در مناطق دیگرش «ارمنیها» جای گزین شدند «پیوتروسکی Piotrovski» ص ۱۲۹

زمام سلطنت ماد را بدست گرفتند ۵۸۵-۵۵۰ ق.م پادشاهان مذکور یکصد و پنجاه سال در همدان که پایتخت کشور بوده بر قلمرو مادیه حکومت کردند. پس از آنان پادشاهی ماد و پارس به کوروش فاتح مسلم شد ۵۵۰ ق-م» .

این نکته قابل یادآوری است که نام واقعی شهرباران مادی به شرحی که در کتیبه داریوش ستون ۲ بند ۵ و دیگر یادداشتها آمده است چنین بوده (فرورتیش Fravartish^۱) که به تلفظ یونانی «فرااورتس» خوانده و ثبت شده است. آندیکر (هواخستر Huvakhshtar) که یونانیان کسواکسار = کیاکسار خوانده اند . آنجنانکه (آژیدهاک Agidahak را «استیاک = استیاکس» ثبت کرده اند. برمیگردیم به موضوع بحث .

بشرح یادداشت مورخ دیگری بنام کتزیاس Ctesias که به سالهای ۴۱۵-۳۹۸ نوشته شده است پادشاهان مادی نه تن بوده اند که سیصد و پانزده سال سلطنت داشته اند به نامهای زیر «ارباکس» ۲۰ سال - «مانداکس» ۵۰ سال - «سوسارمس» ۲۸ سال - «ارتیکاس» ۵۰ سال - «آربیان» ۲۲ سال - «ارتهیس» ۴۰ سال - «آرتیئس» ۲۲ سال - «آستی یاراس» ۴۰ سال - «استیکاس» ۳۵ سال - در گزارش بالا بر عده پادشاهان مادی پنج نفر و بر مدت سلطنت مادیه یکصد و شصت و پنج سال افزوده شده است که بعدها در گزارش مورخان دیگر یونانی هم نقل شده است شاید به این اعتبار که کتزیاس را

۱- فرورتیش: «فرورتی» نیروئی است که اهورمزدا برای نگهداری آفریدگان نیک ایزدی از آسمان فرورستاد و نیروئی است که سراسر آفرینش نیک از پرتو آن پایدار است ص ۵۴ فرهنگ ایران استان پورداود .

۲- خستر = بمعنی شهر است از مصدر «خشی» که بمعنی فرمان راندن = توانستن یارستن - شاهی کردن است ص ۶۱ فرهنگ ایران باستان پورداود ، در اینصورت هوخستر Huvakhshtar دارای مفهوم «فرمان ران خوب: شاهی کننده خوب = یار و توانای خوب» خواهد بود، در پهلوی هواخش Huvakhsش بمعنی بامداد طلوع - آمده است ص ۲۶ واژه نامه پرفسور آبرامیان .

طبيب دربار و نوشته‌هايش را متكى بمدارك رسمى عهد هخامنشيان ميدانسته‌اند در اينجا بايد گفته شود كه كتزياس طبيبى بود تبعه ايران و مقيم ناحيه «دريان» در آسيابى صغير كه براى مداواى «پروشات» زن داريوش دوم و شهبانوى ايران دعوت به پايتهخت شده بود او پذيرفت و به مداوا مشغول گرديد و توفيق يافت عنوان طبيب دربارى تحصيل كرد و مدت هفده سال در دربار داريوش دوم بسربرد و اجازه يافت دفاتر شاهى و مدارك دولتى را مطالعه كرده و براساس آن كتابى برشته تحرير درآورد. او براساس مطالعات خويش و مندرجات «دفتر ايام پادشاهان» هفت كتاب تاريخ مربوط به زمان كورش كبير تا پايان روزگار خشايارشا تأليف كرد كه در زمانهاى بعد مورد استفاده بعضى تاريخ نويسان قرار گرفت و به نكته‌هاى از آن، در تاريخ ايران باستان - پيرنيا اشاره شده است .

در تاريخ پيرنيا ص ۲۱۶ آمده است كه «مارآپاس كاتينا مورخ ارمنى، شاهان مادرا هفت تن معرفى كرده است بنامهاى «ارباس - مائوداكس - آرتس - ديوكس - فراورتس - كياكسار - اشتاهاك» كه سه اسم اول آن با فهرست كتزياس و چهار اسم آخر آن با فهرست هرودت مطابقت دارد.

بنظر نگارنده مارآپاس كاتينا در تمهيه فهرست مزبور شايد از كتبيه سارگن دوم شهر يار آسور كه به سالهاى ۷۲۳-۷۰۱ ميزيسته استفاده كرده باشد. زيرا او كه بيشتر ايام پادشاهى خود را به تعرض و تاخت و تاز گذرانده و به سرزمين مادها نيز دست اندازيهائى كرده و به پيروزى رسيده بود. بر حسب معمول شاهان آسورى نتيجه فتوحات خود را بر كتبيه‌هاى نويسانده است كه بدست كاوشگران رسيده در يكي از كتبيه‌ها از آرباك و ارتيك و مانداك نام برده و آنان را پادشاهان ماد و خراج گزار خويش معرفى كرده است.

وجود اين سند كه نزديك به زمان واقعه نوشته شده و معتبرتر شناخته ميشود حكايت از اين دارد كه آرباك و مانداك و آرتيك در زمان واحدى وجود داشته و شايد

هریک از آنها بر امیرنشینی جدا حکم میرانده‌اند منتها یکی پس از دیگر مغلوب و خراجگزار سارگن دوم گردیدند. در اینصورت نمیتوان آنان را پادشاهانی از یک سلسله پادشاهی بشمار آورد.

زیرا که مدت سلطنت ارباک بیست و هشت و مانداک پنجاه سال گزارش شده است و هردو شهریار را مغلوب سارگن دوم دانسته‌اند که مدت سلطنتش از بیست و دو یا سه سال متجاوز نبوده است. ولی میتوان تصور کرد که هردو اسیرمادی در پایان پادشاهی خود، با سارگن درگیر شده و مغلوب گردیده‌اند.

بهر تقدیر مسلم است که در قلمرو مادیه‌ها شهریارانی بنامهای ارباک و مانداک و سوسارمنس و ارتیکاس و ارته‌یس و ارتنی‌نس حکومت کرده‌اند زیرا نامشان با چنان عنوان در دفتر ایام شاهنشاهان هخامنشی آمده است و اسامی بعضی از آنان نیز در کتیبه‌های آسوریان ثبت شده است منتها میباید قبول کنیم که آنها متعلق به یک سلسله پادشاهی نبوده‌اند بلکه امیران یا شهریارانی بوده‌اند که هر یک قلمروی جداگانه داشته‌اند در کتاب ایران باستان پیرنیاص ۱۷۰ آمده است که: «سارگن دوم ۷۲۲-۷۰۱ قبل از میلاد با مردم «منای = مانای» جنگ کرد پادشاه آنها را به اسارت برد مردم مزبور در آذربایجان در طرف جنوبی - دریاچه اورمیه میزیستند و با مادیه‌ها قرابت داشتند پس از این واقعه بیست و دو نفر از امیران و بزرگان ماد به پای پادشاه آسور افتاده با سوگند به او بیعت کردند».

این گزارش نیز مویب این ادعاست که در عهد سارگن دوم و بعد از او، مادیه‌ها دارای امیران و شهریاران متعدد بوده‌اند که از جمله آنان امیر یا شهریاری بنام آرته‌یس یا بقول «موسی خورن^۱» آرته‌یس بوده که رویدادهای ایام شهریاریش با تاریخ

۱- موسی خورن (Mois.eDe-Khorene) مو رخ معروف ارمنی است که در قرن پنجم میلادی میزیسته. او به نقل از «مار آپاس کاتینا»، مطالبی یادداشت کرده است.

کادوسیمها «سکنه آن روزگار گیلان» مرتبط میشود.

«آرتیه‌یس مادی و کادوسی‌ها»

در تاریخ ایران باستان ص ۲۱۲ به نقل از دیودورسیسیلی Diodor Sicile آمده است که کتزیاس چنانکه خود او گوید بادقت دردفاتر شاهی پارسیان که موافق قانون ضبط و حفظ میشد غور کرده کتابی نوشت که باخود به یونان برد $\frac{1}{2}$ او گوید که آرتیه‌یس Arties چهل سال پادشاهی کرد در سلطنت این شاه، جنگی بزرگ برای مادیها با کادوسیمها پیش آمد و منشاء این واقعه چنین است:

پارسد Parsod نام پارسی که از حیث دلاوری، شجاعت و عزم و حزم معروف بود نفوذی در دربار ماد یافت بعد، چون از حکم شاه درباره خودرنجید با سه هزار پیاده و هزار سوار نزد کادوسیمها رفته خواهرش را بیکی از متنفذین این مردم داد و مورد توجه گردید. پس از آن مردم کادوسی را تحریک کرد که بر ماد شوریده و مستقل شوند. و چون شنید شاه «آرتیه‌یس» قشون به قصد او فرستاده است بادویست هزار نفر تنگی را اشغال کرد خود شاه به قصد او باقشونی مرکب از هشتصد هزار نفر بیرون رفت و در جنگ شکست خورد...». پس از آن کادوسیمها اورا شاه کردند و او همواره به مملکت‌های ماد تجاوز کرده و به تاخت و تاز و غارت میپرداخت از این راه او یک شخص نامی گردید در آخر عمر جانشین خود را مجبور کرد سوگند یاد کند که همواره آتش کینه کادوسیمها را نسبت به مادیها مشتعل خواهد داشت و لعنت کرد به هم‌نژادان خود و کادوسیمهایی که از در صلح با مادیها در آیند، بدین سبب کادوسیمها هیچگاه مطیع او امر شاهان ماد نگشته و در این حال تازمان کوروش که دولت ماد را منقرض کرد باقی ماندند.

از گزارش چنین برمیآید که کادوسی‌های عهد آرتیه‌یس تحت فرمان مادیها بوده‌اند و در بین خود معتبران و متنفذانی داشته‌اند که یکی از آنان خواهر «پارسد» را به زنی گرفته از لحاظ وضع اجتماعی و مدنی هم به آن پایه رسیده بودند که بتوانند در صلح و جنگ پیوستگی خود را حفظ کرده و نظم و اطاعت را مرعی دارند و از نظر نیروی اقتصادی و جنگی در مرحله‌ای بوده‌اند که میتوانستند بر حریف چیره شوند

* دیودورسیسیلی این گزارش را در کتاب دوم بند ۳۲-۳۳ و بند ۳۶ نقل کرده است

بدیهی است شماره جنگاوران دوطرف به شرحی که در گزارش آمده است اغراق آمیز است ولی پیروزی کادوسیها را بر مادیها و تبدیل وضع نیمه مستقل به حالت مستقل را نمیتوان نفی کرد رویدادهای روزگارهای بعد نیز نشان داده که کادوسیها توانستند نتایج این فتح را روزگاری دراز محفوظ دارند و عملیات دفاعی را به اقدامات تعرضی مبدل کرده در مملکت «های» ماد به تاخت و تاز بپردازند و سرانجام خود را به حدود سرزمینهای آسور برسانند و باعث تشویش و اضطراب مردم آسور شوند .

باتوجه به این امر که تدارک شرایط اجتماعی و مدنی و دست یافتن به عوامل پیروزی محصول کوشش مستمر و دراز مدت میباشد میتوان مدعی بود که کادوسیها از تاریخ توطئه در سرزمینی که امروز گیلان نامیده میشود یعنی از اواخر هزاره دوم قبل از میلاد تا عهد آرتهمینس که ظاهراً حوالی سالهای «۶۴۷-۶۸۷» قبل از میلاد بوده است به فراهم کردن اسباب بزرگی متناسب با عهد و زمان، مشغول بوده اند که توانستند دست بکاری برند که از عهد سایر اقوام تابع ماد، خارج بوده است مگر پارسیها که تقریباً یک قرن بعد از رویدادهای عهد آرتهمینس به قیادت کوروش قیام کردند و به دوران فرمانروائی مادیها نقطه پایان گذاشتند .

گزارش کتزیاس که مأخوذ از دفتر ایام شاهنشاهان هخامنشی است از این جهت نیز جالب توجه است که گوید «پارسد پارسی لعنت کرد به همزادان خود و کادوسیها» از این گفته چنین برمیآید که در آن روزگار و پیش از آن کادوسیها جزء همزادان آریائی به حساب نمیآمدند. نکته دیگر اشاره ایست به مملکت «های» ماد که مورد تعرض کادوسیها بوده اند .

تعرض و پیشرفت

از برخی شواهد تاریخی استنباط میشود که کادوسیها بعد از پیروزی بر آرتهمینس مادی با اوضاع و احوالی روبرو شدند که به آنان امکان میداد پا از مرزهای خویش فراتر گذارند و به سوی غرب برانند و به مرزهای آسور برسند . چنانکه بعد از انقراض

دولت آسور «۶۰۶ ق.م» و تشکیل دولت بابل، در همسایگی بابلیان دیده میشوند.

هر چند زمان پیشروی کادوسیمها دقیقاً مشخص نشده است ولی این نکته مسلم گردیده که کادوسیمها بسه هنگام ظهور کوروش کبیر ۵۵۰ ق.م حوالی قلاع مرزی بابلیان یا دیواری که برای جلوگیری از تعرض دشمن به کشور بابل ایجاد شده بود و سد بخت النصر خوانده میشد مستقر بوده اند .

گزننفن Xenophon مورخ و سردار معروف یونانی که در سالهای ۴۳۰-۳۵۲ ق.م میزیسته و رهبری قوای یونانی کوروش کوچک را در جنگ با اردشیر برعهده داشته است. در کتابی که درباره ایران هخامنشی نوشته است، بحضور کادوسیمها در مرز بابل «آسور قدیم» اشاره کرده است .

او در فصل دوم و سوم از کتاب پنجم خود چنین گوید : « کوروش بزرگ که قصد داشت بر بابل بتازد گئویریاس نامی را که رئیس هیرگانیان « گرگانی؛ » بوده است پیش خوانده و میفرماید : ما و شما در یک جبهه قرار گرفته ایم و در سود و زیان شرکت داریم و بناچار میباید از شور و مشورت یکدیگر بهره مند شویم. میخواهم از شما بپرسم که آیا - مردمانی را میشناسید که با آسوریها دشمن باشند و بتوان به آنان اعتماد کرد و به همکاری و اتحاد فراخواند . »

گئویریاس که هیرگانی و از مردم سرزمینهای جنوب شرقی دریای خزر بوده و میباید قاعدتاً نامش گئوبرو باشد جواب میدهد : (دو قومند که با آسوریها دشمنند زیرا بر آنان از جانب آسوریان ستمبارفته است که یکی از آن دو کادوسیمها و آن دیگر سکاها هستند . »

کوروش فرمود « پس چرا به جمع ما نمی پیوندند » در مقامی دیگر گوید « که میباید تدبیری کنیم تا قلعه ای را که آسوریان برای جلوگیری از تعرض باختربها و سکاها، بمنظور حفظ بابل از نفوذ دشمن ساخته اند، بدست ما افتد . »



ظاهراً منظور از باختربها که گزننفن اشاره کرده است شاید همان کادوسیمها و

هیرگانی‌ها باشند که نمیتوانند باختری باشند ولی بسبب شمالی بودن «پاختری.»
شناخته میشدند آنچنانکه سکاها هم از مردمان شمالی و «به زبان آریائی پاختری»
معرفی شده‌اند.

میرویم بر سر مطلب گزنفن بدنیاال گزارشهای مذکور از انجمنی یاد میکنند
مرکب از رئیسان کادوسیه‌ها و سکاها و باختری‌ها که با حضور گاداتاس Gadatas نامی
که از رهبران آسوری و متحد کوروش کبیر است تشکیل یافته و در آن تصمیم گرفته
شده که «همه علاقمندان به شرکت در تصرف قلعه و حراست آن، حق شرکت در عملیات
جنگی داشته باشند و این تصمیم سبب شد که مردمان مذکور باشور و شوقی بیشتر
به تدارک اسباب و عوامل جنگ و پیروزی بپردازند. در نتیجه کادوسیه‌ها بیست هزار
سپاهی سبک اسلحه و چهار هزار سوار، سکاها دوهزار کماندار پیاده و ده هزار سوار و
باختری‌ها آنقدر پیاده که میتوانستند تهیه کنند بادو هزار سوار بسیج کرده به جبهه جنگ
گسیل داشتند».

گواهی‌های بالا بر این امر دلالت دارند که به روزگاری که کوروش کبیر جنگ
را به سرزمین بین‌النهرین کشانده بود اقوام شمالی یعنی پاختری یا بقول تاریخ‌نویسان
یونانی = «پاختری»ها در حوالی مرزهای آسور قدیم سکنا داشته‌اند و این اقوام با
نام کادوسی و سکاکی و هیرگانی شناخته میشدند و کادوسی‌ها از حیث نیروی انسانی و
جنگی غنی‌تر بوده‌اند که میتوانستند نفراتی بیشتر در اختیار منظور قرار دهند.

و چنین پیدا است که استقرار اقوام مذکور در مرزهای آسور سابقه طولانی داشته
و با کشمکش‌ها و لطماتی همراه بوده که به حریف وارد کرده یا از آن دریافت میکردند.
ممکن است برای جلوگیری از نفوذ و پیشرفت آنها به سوی آسور قدیم یا بابل - قلعه
و برج و بارویی احداث شده باشد که بقول گزنفن «همه به تصرف آن علاقمند
بوده‌اند».

پیرنیا در تبارخ ایران باستان صفحه ۳۳۳ از جلد یکم گوید «این قلعه که
گزنفن موقعش را درست معین نمیکند باید «دیوار ماد» باشد. از بیان او مستفاده میشود

که آن قلعه را آسوری‌ها یعنی بابلی‌ها برای حفاظت بابل از کادوسی‌ان و سکاها و باختری‌ها ساخته بودند و چنانکه معلوم است دیوار مساد هم برای حفاظت بابل از مردمان شمالی ساخته شده بود .

هم این نظریه میتواند گواه دیگری در تأیید این مطلب باشد که کادوسی‌ها با دیگر مردمان شمالی یا اپاختری و به‌زعم یونانیان باختری، پیش از ظهور کوروش کبیر به مرزهای آسور رسیده بودند و سالها با آسوریان و بعد با جانشینان آنها یعنی بابلیان در ستیز بوده و درگیری‌هایی داشته‌اند که جلوگیری از تهاجم غافلگیرانه آنان، احداث قلعه یاسد و بندی را ایجاب می‌کرده است.

بهر تقدیر موضوع ایجاد دیوار مادی یا سد شمالی یاسد بخت‌النصر و اینکه به‌خاطر دفع حملات مردمان شمالی یا همسایه شرقی یادگیر همسایگان بنیاد شده باشد ارزش آن دارد که درباره آن توضیح بیشتری داده شود بویژه که با موضوع مورد بحث این فصل مرتبط می‌باشد.

سخن درباره وجه تسمیه سد

گفتیم سد یاد یواریکه به فرمان بخت‌النصر = نبوکدنزر ساخته شده در تاریخ به نام « سد یا دیوار مادی » ثبت شده است به سبب آنکه مورخان عهد قدیم سرزمینهای شرقی بابل یا آسور قدیم را حتی بعد از ظهور کوروش و تشکیل دولت هخامنشی سرزمین مادی می‌خواندند .

سد مذکور با عنوان « سد شمالی » هم معروف شده است به این اعتبار که در شمال کشور بابل و به‌خاطر جلوگیری از نفوذ و پیشروی مردمان شمالی « اپاختری » یعنی سکاها و کادوسی‌ها و هیرگانی‌ها احداث گردیده بود .

به نام « سد بخت‌النصر » هم شهرت داشته . زیرا به دستور او ساخته شده تا به‌هنگام خطر بتوان سد را منهدم کرد و جلگه بابل را در آب فرو برد و دشمن را باناکامی روبرو کرد . فرمان این پادشاه در جنوب کشور بابل نیز سدی بهمین منظور احداث گردیده بود .

بخت‌النصر که بانی قلعه یا دیوار یا سد مادی است فرزند نبوپولس‌سار nabo·polos·sar حاکم دست‌نشانده آسور در بابل بود. این حکمران بعد از وفات پادشاه آسور «آسوریانی پال» علم طغیان برافراشت و سلسله پادشاهی بابل و کلدانه را تأسیس کرد طغیان او موجب شد که آسوریان بروی بتازند چون از عهده‌اش بر نیامدند از دولت مصر استمداد کردند و مصریان پاسخ مساعد دادند. نبوپولس‌سار نیز دست نیاز به سوی هوخشتر پادشاه ماد دراز کرد. مادیه‌ها که منتظر فرصت بودند به حمایت او برخاسته و به کشور آسور حمله بردند و بر شهرهای مهم مجاور مستولی شدند ۶۱۴ ق.م و به نبوپولس‌سار امکان دادند که عمده قوای خود را به فرماندهی پسرش بخت‌النصر = نبوکدنزر» به مقابله مصریان گسیل دارد که در تلافی فریقین شکست بر قوای مصر وارد آمد. در خلال این رویدادها بین هوخشتر پادشاه ماد و نبوپولس‌سار که پادشاهی بر کلدانه و بابل مسلم به نظر میرسید ملاقاتی دست داد و مذاکراتی صورت گرفت که منتهی به عقد اتحاد فیما بین شد و آن اتحاد با پیوند زناشوئی دختر هوخشتر پادشاه ماد به نام «آمیئا» با پسر کارآمد نبوپولس‌سار به نام بخت‌النصر استحکام یافت.

بعد از مدتی کوتاه بخت‌النصر جانشین پدر و آمیئا دختر پادشاه ماد، ملکه «بابل» و کلدانه شد و به آن حسد از محبوبیت رسید که بخت‌النصر به خاطر خوشنودی وی «حداثق معلقه» را به وجود آورد که به زعم تاریخ‌نویسان یونانی یکی از عجایب هفتگانه دنیای قدیم بشمار آمده است.

حداثق معلقه عبارت بود از باغهایی که بنظر می‌آمد درختان و گلها و گیاهانش معلق می‌باشند در تاریخ ایران باستان ج ۲ صفحه ۱۳۹۷ آمده است «این باغها در ارك بابل واقع و روی پایه‌های سنگی قرار گرفته بود روی پایه‌ها خالک‌دستی ریخته و در آن اشجار زیاد کاشته بودند و بمروور اشجار مزبور بقدری برومند شده بود که هشت ارش قطر و پنجاه پا ارتفاع داشت» در مقامی دیگر توضیح داده است که این باغ را

بعضی یادداشت نویسان به اشتباه به « سمیرامیس » منسوب داشته‌اند .

برمیگردیم بر سر موضوع = گفتیم نبوپولس‌سار بر اثر حمایت پادشاه ماد بر مخالفان خود چیره شد. برای تحکیم موقع و مقام خود و پسرش با پادشاه ماد پیمان اتحاد منعقد کرد و دختر پادشاه ماد را به حباله نکاح بخت‌النصر در آورد و آندختر بعدها ملکه بابل و کلده و مورد احترام و علاقه شدید پادشاه شد تا جائیکه یکی از عجایب صنعت و هنر بانام وباداوبه وجود آمد این مقدمات و همچنین منافع و مصالح مشترک پادشاهان ماد و بابل وثیقه معتبری بود که به طرفین فرصت میداد علاوه بر حل مشکلات داخلی و غلبه بر حوادث غیر مترقب. ، فتوحات خود را تکمیل کنند و ماترک‌آسور را بین خود تقسیم نمایند غنائم فراوان بدست آورده به مصرف ترمیم خرابی‌ها و نوسازی شهرها برسانند در عین حال آسوریان را مجبور کنند که به حکمرانی ناحیه محدود و کوچکی به نام « حران » اکتفا نمایند که آن حکمرانی نیز چندان نپایید .

طرفین اتحاد، هم چنین توفیق یافتند در سایه روابط حسنه و اعتماد متقابل بعد از یکسره کردن کار آسور به کشورهای مجاور دست‌اندازی کنند نینوا پایتخت آسور بدست پادشاه ماد سقوط کرد و به نابودی کشانده شد مناطق دجله علیا ضمیمه کشور ماد گردید متصرفات مادیها تار و دهالیم « قزل ایرماق امروزی » منبسط شد از آن سو بخت‌النصر بر سوریه دست یافت بامصر در آویخت و قوایش را منهدم کرد به فلسطین حمله برد بر بیت‌المقدس مستولی شد و بسا قوم یهود چنان کرد که در تورات باب سی و ششم تواریخ ایام از کتاب دوم توصیف شده است بدین مضمون :

« پادشاه کلدانیان جوانان ایشان را در خانه مقدس ایشان به شمشیر کشت ، بر جوانان و دوشیزگان و پسران و ریش سفیدان ترحم نکرد. او ظروف خانه خدا را از بزرگ و کوچک، خزانه‌های خانه خداوند و گنج پادشاهان و سرورانش را تماماً به بابل برد، خانه خدا را سوزانید، حصار اورشلیم را منهدم ساخت، همه قصرهایش را به آتش سوزانیدند. جمیع آلات نفیسه آنها را ضایع کردند، بقیه السیف را به بابل به اسیری

برد که ایشان تا زمان سلطنت پادشاهان پارس ، او و پسرانش را بنده بودند
الی آخر .

به شرح آنچه که گذشت در دورانی که مورد بررسی است، روابط حسنه و اعتماد عمیق به هر دو طرف اجازه میداد به اتکاء دوستی و خویشاوندی و قول و قرارهای فیما بین، بادلتمها واقوام ریشه دار و قوی گلاویز شوند .

تعرضات دامنه دار بخت النصر بر علیه دولتهای دور و نزدیک و اعزاز عمده قوایش به جبهه های دوردست غرب که در غالب عرصات فرماندهی و رهبری جنگ را شخصاً عمده میکرده، قرائنی است دال بر اینکه او از جانب همسایه شرقی خود یعنی مادیه امنیت خاطر داشته است .

چنانچه مناسباتش با مادیه آلوده به بدگمانی میبود به ناچار پیش از درگیری بادلتمهای غربی از جمله دولت مصر ، به احداث قلعه و سد و بند در مرزهای مشترک بابل و ماد مبادرت میکرد ، نه در سالهای دیرتر ، به خصوص که بخت النصر بر کشور جدید التأسیسی سلطنت داشته و قهرماً با مشکلاتی که مولود اوضاع دوران انتقال قدرت از سلسله ای به سلسله دیگر است روبرو بوده و مسلماً در چنین شرایط مادام که اطمینان همه جانبه ای به صداقت و صمیمیت (مادی)ها نمیداشت پایتخت کشور خود را به علت جنگ بادلتمهای غربی ، خالی نمیگذاشت .

پس میتوان نتیجه گرفت که ایجاد قلعه یاسد و دیوار مورد بحث در مناطق شمالی و جنوبی بابل صرفاً بعلت نگرانی از پیمان شکنی و تعرض «مادی»ها نبوده است .

اینک تحقیقی در مورد تأثیر سد بخت النصر

در کشمکش با اقوام شمالی : سکاها ، کادوسیها

در همه گزارشهای مربوط به «سبب احداث دیوار یاسد مادی» تأکید شده است که بنای مزبور بدان سبب بوجود آمد که «به هنگام خطر سقوط بابل بتوان منهدمش کرد و جلگه بابل را به دریاچه ای مبدل گردانید» یعنی اگر جلوگیری از نفوذ دشمن به داخل کشور مقدور نشد و پیشروی آنان برای تسخیر مراکز سیاسی و اقتصادی مملکت

ادامه یافت و خطر سقوط پایتخت و جلگه بابل قطعی بنظر رسید. پاسداران سد مجاز باشند آنرا شکسته و آبهای ذخیره شده پشت سد را به یکباره سوی جلگه بین النهرین جاری کرده و قوای دشمن را بدست سیل و نابودی بسپارند. یا لاقلاً شهرها و مزارع و آبادیهای جلگه بین النهرین را در معرض سیل قرار داده، خراب و مسلوب المنفعه سازند. و بدین ترتیب سپاهیان را که از سیل جان بدر برده اند با تنگنای کمبود آذوقه و علوفه و جا و مکان روبرو کرده و احياناً با حمله ای متقابل یا جنگهای ایدائی، دشمن را متکوب و یا مجبور به بازگشت نمایند خواه آن دشمن شمالی بوده باشد یا جنوبی.، از مغرب تاخسته باشد یا از مشرق آریائی بوده باشد یا سامی و یا قبطنی «مصری».

با این توضیح میتوان دریافت که احداث سد مبتنی بر دورنگری و آتیه اندیشی پادشاه بابل و تحذیر هر دشمن مهاجم بود نه فقط به خاطر کادوسی ها و سکاها.

اما قلعه ای که گزنفن بدان اشاره کرده

سدی باچنان خصوصیات مادام که در تصرف بابلیان میبود، میتواندست برای دشمنانی که قصد ورود به جلگه بین النهرین داشتند، خطرناک باشد ولی اگر از تصرف بابلیان خارج میشد و بدست حریفان میافتاد، بی شك صورت کار تغییر میکرد. یعنی برای دشمن میسر میشد که از آن برضد بابل و بابلیان استفاده کنند. یا جلگه بین النهرین و مردمش را پی سپر سیل و نابودی نماید. و یا با تمهید به انهدام سد، دولت و ملت بابل را به قبول شرایط دشمن پسند مجبور سازد.

شاید توجه باین نکات موجب شد که بخت النصر، سد مورد نظر را زیر پوشش حفاظتی قرار دهد و در مناطق مناسب بین سد و مرزهای شمالی یا خود در خط مرزی، قلعه یا قلعه هایی احداث کرده و مدافعانی در آن بگمارد، که در یادداشت های گزنفن و تاریخ ایران باستان پیرنیا بدان اشاره شده است.

گمانم بر این است تمایل به تصرف چنین قلعه یا قلاعی بوده است، که محرك سکائی ها و کادوسیها و هیرگانیهها در همکاری با کوروش بزرگ شده است. زیرا استیلای بر قلعه دفاعی بابلیان. نظارت آنان را برسد تسهیل میکرد و شرکت آنها را در تعیین

سرنوشت بابل ظاهراً تسجیل مینمود .

حال میپردازیم باین قضیه: که چه عامل و در چه زمان موجب حضور کادوسیها در مرز بابل شده است؟ برای دادن جواب به پرسش مزبور لازم میآید اندکی به عقب برگردیم .

تحقیق در رویدادهای گذشته

در صفحات پیش یادآور شدیم که هرودت مورخ معروف « دیوکس » نامی را اولین پادشاه معرفی کرده و در وصفش گفته بود که او مورد قبول عامه شد و منادی اتحاد بین قبایل مادی و پنجاه و سه سال سلطنت کرده از ۷۰۸ ق.م تا ۶۵۵ پیش از میلاد . نام دیوکس که یونانی شده « دیاکو » است در سالنامه‌های مکشوفه آسوریان نیز برده شده باین توضیح که او در خلال جنگ با آسوریها اسیر شده و حوالی سال ۷۱۵ ق.م به سوریه تبعید شده است . بر اساس مندرجات این سالنامه که بلافاصله بعد از واقعه نویسانده شده و معتبرتر از گزارش هرودت میباشد . وجود امیری به نام دیاکو تأیید ولی سلطنت پنجاه و سه ساله اش نفی گردیده زیرا او از سال ۷۱۵ ق.م دور از کشور ماد، در اسارت بسر میبرده .

در کتاب ایران دکتر گیرشمن باستانشناس و محقق معروف معاصر نیز آمده است : «پارسوا ، مهاجمه جدید آسوریان را تحمل کرد و بیست و هشت تن از رؤسای ماد مجبور شدند سلطنت سارگن را بشناسند . پادشاه اورارتو در ۷۱۵ پیش از میلاد به اتکای «مانای» بدین کشور حمله برد «دیاکو» که یکی از روسای ماد و از متحدان اورارتو بود . برای اثبات وفاداری خود يك پسر خویش را به گروگان به پایتخت روسا Rusa «پادشاه اورارتو» فرستاد و به نفع او به کار پرداخت . سارگن فوراً عکس العمل نشان داد . یکبار دیگر اتحاد مذکور درهم شکست و «دیاکو» اسیر گردید و با خانواده خود به حماة در سوریه تبعید شد سارگن در سال بعد مجدداً به ماد آمد در این دوره نامهای ایرانی در سالنامه‌ها بیش از پیش دیده میشود وی در ۷۱۳ ق.م به محاربه ادامه داد و چهل و دو تن از رؤسای ماد را مطیع کرد که بعضی از آنان در آن سوی ناحیه

همدان میزیستند ... اینان گروهی از رؤسای قابل اهمیت بودند که با موکب خود بر شهرهای متعدد ماد حکومت میکردند ... ص ۸۳-۸۲» .

بشرح گزارش بالا که مبتنی بر تحقیقات جدید دکتر گیرشمن و دیگر از محققان معاصر میباشد معلوم میشود که امیر یا حاکمی در کشور ماد با نام دیاکو «دیوکس هرودت» واتحادیه‌ای هم متشکل از ماد و مانای و اورارتو وجود داشته که آن اتحادیه بسال ۷۱۵ ق.م شکسته شده و دیاکو هم اسیر شده است = مضافاً معلوم میگردد که باری بیست و دو تن و باری بیست و هشت تن و آخرین بار چهل و دو تن از امیران و رئیسان مادی یعنی بیش از «نود امیر» قابل اهمیت که بر سر زمینهای پارسوآ و ماد و مانای یعنی از غربی ترین مرز کرمانشاهان امروزی و هم چنین مناطق اطراف سنندج کردستان و سهند و نواحی جنوب دریاچه رضائیه «ارومیه» تا حد کادوسی‌ها «گیلان امروزی» حکم میرانند، مقهور آسوریان گردیدند و بعضی اجازه یافته‌اند بر ویرانه‌های ماد و سکنه مصیبت دیده و غارت زده آن حکومت کنند .

در چنین اوضاع و احوال هجوم قومی بیابانگرد که اصالت آریائی داشت آسیای غربی از جمله مناطق مادی نشین را به لرزه در آورد این قوم که «کیمیری Cimmiri» نام داشت و به زعم هرودت «کتاب اول بند ۱۵۰۶» - تاراجگر بوده است از کوههای قفقاز به سوی آسیای صغیر . سرازیر و پیش از همه با کشور پادشاهی اورارتو درگیر شد و بر مناطق شمالی آن دست یافت . ولی سرانجام به سبب پایداری «روسا Rusa» پادشاه اورارتو و تعرض متقابل او ناچار شد راه کوچ کرده و بدو گروه تقسیم شود. گروهی به سوی آسور و کشورهای غربی آن روی آورد، و آن کردند که در کتاب اول باب پنجم تورات از قول اشعیاء نبی آمده است:

اشعیاء در اشاره بقوم کیمیری که در تورات «جومر» خوانده شده است گوید «خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده ، ایشان را مبتلا ساخته است . ، کوهها بلرزند و لاشه‌های ایشان در میان کوهها مثل فضلات گردیده با وجود این همه ، غضب او بر نگرید و دست وی تا کنون دراز است

تیرهای ایشان تیز و تمامی کمانهای ایشان زه شده است. سم‌های اسبان ایشان مانند سنگ‌خارا و چرخهایشان مثل کردباد بشمار خواهد آمد. غرش ایشان مثل شیرماده و مانند شیرزیان غرش خواهند کرد اگر کسی بزمین بنگرد. اینک تاریکی و تنگی است. و نور در افلاک آن به ظلمت مبدل شده» .

و گروهی دیگر از کیمیریان به سوی آذربایجان تاختند و به دریاچه اورمیه «رضائیه» رسیدند ، پس از پیمودن طول دریاچه مذکور بر قسمتی از کشور ضربت خورده و ناتوان «مانا» مستولی شدند.

همزمان با رویدادهای مذکور اسارهادون «آسورحیدین» پادشاه وقت آسور نیز ۶۸۱-۶۶۸ ق.م فرصتی یافت که از سرزمینهای بی‌سر و سرورمادی عبور کرده و به قول خود به مادیهای دور دست بتازد و بردوتن از امیران مادی که تا آن زمان از آسیب متجاوزان پیشین درامان بوده و در حواله «پتشوآریش» کروفری داشتند چیره شده و شرح فتوحات خود را به شرح زیر بر لوحه‌ای بنویسند ،: «اما سرزمین پتوش‌آری در حاشیه صحرای نمک در میان قلمرو مادیهای دوردست است که کوه بیکنی یعنی کوه لاجورد «دماوند» حد آن محسوب میشود . هیچیک از پدران تاجدارم تاکنون قدم بدانجا نگذاشتند ولی من دو تن از شهریاران نیرومند را اسیر گرفتم که یکی «شیدرپرنه Shidir.Parna و آن دیگر «اُپرنه E.Parna» نام داشتند و آنها را با اسبان تعلیم یافته ورمه و گله و اشتران به آسور بردم الی آخر .

باز در همین اوقات یعنی نیمه اول از قرن هفتم قبل از میلاد است با نام امیر یا شهریار دیگری از مادیها بانام «آرته‌یس» آشنا میشویم که بگفته کتزیاس - به سرزمین کادوسیها تاخته و جنگ را باخته است « ۶۴۷- ۶۸۷ ق.م » با در نظر گرفتن کلیه رویدادهای مذکور این نتیجه حاصل میشود:

۱- از سال ۷۱۵ ق.م که دیاکو «دیوکس هرودت» اسیر و تبعید شد تا سال ۶۶۵ قبل از میلاد که سال جلوس فرورتیش «فرااورتس هرودت» دانسته شده یعنی در فاصله

شصت سال همه مناطق مادی‌نشین از سرحد آسور تا کوه بیکنی «دماوند» عرصه تاخت‌وتاز بوده است .

بسیاری از شهریاران و امیران نامدار و قابل اهمیت مادیه‌ها که طبق اسناد آسوری بیش از نود و نفر بوده‌اند یا کشته شده و یا به اسارت درآمده به آسور یا تبعیدگاه منتقل گردیده‌اند و سرزمینهای شان بی‌سر و سرور مانده است.

۲- امیر یاشهریاری بنام «آرت‌ه‌یس» درواز دسترس متجاوزان آسوری و شاید هم جوار کادوس وجود داشته که خود به پیشواز نکبت‌رفته به کادوسیه‌ها تاخته و جنگ را باخته و سرزمین کادوسی را از دست داده است .

۳- همزمان با این وقایع کشور پادشاهی مانا که همسایه غربی کادوسی‌های به استقلال رسیده بوده بین آسوریه‌ها و کیمیریه‌ها دست بدست گردیده است .

* * *

بدنبال این وقایع است که با قوم جنگاور و تازه‌نفسی از آریائی‌ان روبرو می‌شویم که در موازات ساحل دریای خزر شاید از داخل سرزمین کادوسی‌ها عبور کرده و به آذربایجان رسیده و بر کیمیریه‌ها چیره شده‌اند و در اراضی اطراف دریاچه اورمیه «رضائیه» که جزء متصرفات سابق «مانائی»‌ها بوده است دولت پادشاهی «سکائی» تشکیل داده و بگفته گیرشمن «در جنوب و جنوب‌شرقی دریاچه اورمیه در ناحیه مانای که از نظارت آشور خارج شده بود به استواری مستقر شدند» . کتاب ایران ص ۸۵ حال میرسیم باین مسئله که سکائیان از چه سمتی به شمال ایران نفوذ کرده و به آذربایجان رسیدند .

خط حرکت سکائیان

هرودت در کتاب ۱ بند ۱۰۴ خسود درباره خط سیر سکائیان آورده است : «سکائی‌ها به موازات ساحل غربی دریای خزر از شمال به جنوب به راه افتادند . وضع حرکت آنان چنان بود که کوههای قفقاز را در طرف راست خود داشتند» .

دیودورسی سی‌لی به روایت از کتزیاس در کتاب ۳ بند ۳۶ خط سیر سکائیان را

از مشرق به مغرب و از جنوب دریای خزر دانسته است.

پیرنیا در کتاب ۱ ص ۱۸۴ خود گوید «بعضی محققان احتمال داده‌اند که سکاها از استان گرگان و طبرستان و گیلان به طرف آذربایجان گذشته‌اند چنانکه کتزیاس گوید. و هم چنین اضافه کرده است: «اگر این روایت درست باشد باید گفت سکاها از دو طرف به ایران حمله کردند.»

به نظر نگارنده سکائیان خواه از ساحل غربی دریای خزر پیش آمده باشند یا از کرانه‌های جنوبی دریای مذکور به نساچار میسبایستی از سرزمین کادوسی‌ها که هم برسواحل غربی نشسته بود و هم بر دریاکناران جنوبی، عبور میکردند. قرائن هم حکایت دارند که مناطق جنوبی دریای خزر در مسیر سکائیان قرار داشته است و چنین مینماید ورود سکائی‌ها به کادوس با قهر و غلبه همراه نبوده است زیرا در یادداشت‌های عهد قدیم گزارشی که دلالت بر تصادم بین آن دو قوم کند به نظر نرسیده است. ولی شواهدی به نظر رسیده که نشان میدهد بین سکاها و مردم جنوب خزر ارتباط دیرین وجود داشته است، که از جمله آن شواهد داستانهای دلکشی است که در شاهنامه فردوسی و پیش از آن در خداینامه عهدساسانی آمده و در آن داستانها از خاندان معتبری یاد میشود که از سکاستان = سکستان = سجستان برخاسته و قهرمانهایی مانند نریمان و سام و زال و رستم و فرامرزپوروریده که عرصه تجلیات قهرمانانه آنان غالباً البرزکوه یا گیلان و مازندران بوده و تاریخ حیات آنان مبنای حماسه‌های ملی ایران شده است. چنانکه سام نریمان سکائی را بر صفحه البرز در خدمت فریدون و منوچهر می بینیم که آماده کین کشی یرضد سلم و تور است. یا زال فرزند سام را بر صفحه البرز مشاهده میکنیم که در پناه سیمرغ پرورش مییابد - تایکی مرد شد همچو آزاد سرو - همچنین رستم فرزند زال را می بینیم که رو سوی البرز نهاده است تا کیتباد را یافته به تختگاه هدایت کند و هم او را در عهد سلطنت کیکاوس دیدار میکنیم که برای نجات پادشاه از بسند دشمنان منشاء دلاوری‌هایی شده و حماسه دلپذیر هفتخوان را بنام خود ثبت کرده است.

شواهد مذکور که مأخوذ از آثار پهلوی عهدساسانی است و بعضاً از کتاب دینی ایرانیان مایه گرفته است جملگی دلالت بر این دارند که از دیرباز بین مردم جنوب دریای خزر یا ساکنان صفحه البرز و سکائیان همبستگی هائی وجود داشته است .

* * *

در عهد تاریخی نیز چنانکه گفته شد کادوسی ها یعنی مردم کوهساران البرز باز در کنار سکائی ها دیده شده اند که همکاری و همگامی خود را در سرحدات بابل تا زمان ظهور کوروش حفظ کرده اند و متفقاً در جرگه یاران کوروش کبیر درآمده اند. از گزارش تاریخ نویسان عهد قدیم چنین بر می آید که این هم بستگی تا پایان روزگار هخامنشیان همچنان ادامه داشته است که در صفحات آینده موارد آن را یاد خواهیم کرد.

با در نظر گرفتن نشانه های فوق الذکر میتوان پذیرفت که سکائیان در نیمه اول قرن هفتم قبل از میلاد از کرانه های جنوبی دریای خزر به سوی آذربایجان گذشته اند . ای بسا که تعرض سکائیان بر ضد کیمیری هائی که بر کشور مانا مستولی و همسایه کادوسی ها شده بودند زمینه اتحاد کادوسی و سکائی ها را فراهم گردانیده باشد.

بهر تقدیر حیات و سرنوشت مشترك دو قوم مزبور در صلح و جنگ چه پیش از ظهور کوروش و چه بعد از آن و همجواری قرارگاهها و زمینهای زراعتی آنان هم چنین آشنائیشان به زبان و شیوه پیکار یکدیگر به صورتی که میتوانستند در تحت فرمان فرماندهی واحد در عملیات جنگی شرکت و پیروزی هائی تحصیل کنند، نشانه هائی است بر همبستگی ممتد آن دو قوم که ریشه آن را باید در سالهای بسیار دور گذشته جستجو کرد .

حال می پردازیم به اشارات حکیم ابوالقاسم فردوسی در باره «سکا»

در شاهنامه آمده است . فریدون چو شد بر جهان کامکار - برسم کیان بر تخت نشست و بر سر نهاد آن کیانی کلاه - وزان پس فریدون به گرد جهان - بگردید و گیتی را به سان بهشت بیاراست . ز آمل گذر سوی تمیشه کرد - و اندر آن نامور بیشه فرود آمد و در محلی که «کوس» نام داشت مقام گرفت «جائیکه موقع جغرافیایش را در

صفحات پیش نشان داده ایم .

زسالش چویك پنجه اندر كشید سه فرزندش آمد گرامی پدید به تربیتشان
همت گماشت و پیش از آنکه روی درنقاب كشد. کشور خود را به سه بخش کرد و هر بخشی
به فرزندى وا گذاشت که ایران زمین نصیب کوچکترین پسرش به نام ایرج شد که
برادران حسد بردند و ایرج را به غدر كشتند و فریدون از ماجرا آگاهی یافت و سخت
اندوهگین گردید و خاطر به تربیت فرزند ایرج که منوچهر نام داشت، مشغول کرد
چنین تا برآمد یراین سالیان - چشم ودل منوچهر باز شد و فریدون تخت زرین و گرز
گران بدو داد - بفرمود تا نامداران ایران زمین - بهشاهی بر او آفرین بخوانند که
خواندند و پهلوانانى « چو گرشاسب گردنکش تیغزن - چوسام نریمان یل انجمن » که
سکستانی بوده است « زبرجد به تاجش بر افشانند در این جا، سام سکاى دیده میشود که
به فرمان فریدون، شاه ایران زمین به پادشاهی منوچهر آفرین خوانده و گردن نهاده است
در جای دیگر که سخن از پیکار منوچهر با عموهایش سلم و تور ، میرود از سام سکاى
به عنوان فرمانده جناح راست سپاه یاد میشود آنجا که گوید چپ لشکرش را به گرشاسب
داد - ابرمیمنه سام یل با قباد - ورده بر کشیدند یکسر سپاه - منوچهر چون سرودر قلب گاه
که بر قوای سلم تاختند و کارش ساختند و سر از تنش جدا کرده و آن را همراه با غنائم
جنگی به درگاه شاه فریدون آوردند. چنین پیداست که پادشاه هنوز در تمیشه که گفتیم
ناحیه ایست « درنور » مقام داشته که فردوسی فرماید . چو آمد به نزدیک تمیشه باز -
نیا، را به دیدار او بدنیا - ز دریای گیلان چو ابر سپاه - دما دم به ساری رسید آن سپاه
ابا گنج و پیلان و با خواسته - پذیره شدن را بیاراسته - همان گیل مردم چو شیر یله -
ابا طوق زرین و مشکین کله - همه صف بر کشیدند تا منوچهر رسید و زمین ادب ببوسید
و فریدون بفرمود تا بر نشست - به بوسید و ببوسد دستش به دست - بفرمود پس تا منوچهر شاه
نشست از بر تخت زر با کلاه - و سام نریمان سکاى را پیش خواند و بوى گفت -
سپر دم بگفت این نیبره ترا - که من رفتنى گشته ام زین سرا - گرفتش سبک دست شاه جهان -
بدادش به دست جهان پهلوان .

از این داستان چنین برمیآید که جنگ با شرکت سکاها و گیل مردم و دیگر مردمان به وقوع پیوسته ، تختگاه فریدون هم در همیشه بوده و مراسم تاجگذاری منوچهر نیز در آنجا بوده است که دست منوچهر به دست جهان پهلوان سکائی داده میشود که بهر کار اورا شود پایور- به اینگونه همبستگی در دورانهای بعد نیز اشاره شده است که باجمال از آن یاد میکنیم .

زال فرزند سام بر صفحه البرز

شاهنامه زال فرزند سام سکستانی را نیز بر البرز کوه نشان میدهد که از دوران شیرخوارگی تحت حمایت سیمرغ قرار داشته تا وقتی که- یکی مردشد چون یک آزادسرو و به سام نریمان رسید آنگهی - به سوی البرزشتافت به پای کوه رسید و سیمرغ دانست که او- بدین کوه فرزند جوی آمدست . زال را بخدمت پدر آورد . خبر چون به منوچهر شاه رسید ، فرمان داد که زال را به درگاه آورند و سام چنان کرد . بفرمود پس شاه تا موبدان- ستاره شناسان و هم بخردان - بجویند تا اختر زال چیست وقتی شاه دانست- که او پهلوانی شود نامدار سرافراز و هشیار و گردسوار ، شاد شد و یکی خلعت آراست شاه زمین که آرند هر کس براو آفرین . و زال را بخدمت پذیرفت و او نیز منشاء دلاوریهای گردید روزگاری دراز گذشت و سام مصلحت در آن دانست که پسر منحصر خود را به عنایات مخصوص شاه منوچهر بسپارد لاجرم - نویسنده را پیش به نشانند و پس از ستایش پروردگار - چنین نویساند - یکی بنده ام من ، رسیده بجای - به دوباره شصت اندر آورده پای-همی گرد کافور گیر دسرم- چنین داد خورشید و ماه افسرم- کنون آن برافراخته یال من- همان زخم کوبنده کوپال من- بدان سان که بوده نماند همی و افزود که - سپردیم کنون زال را - چو من کردم او دشمنان کم کند - هنرهای او دلت خرم کند. منوچهر شاه زال را پیش خواند و او را به انواع آزمایشها آزمود چون هنرهایش را بدید از او شادمان شد دل شهریار- براو آفرین کرد شاه بزرگ ، و خلعتها آراست و به زال سپهبد سپرد - سپرد آنگهی سام شاهی به زال - برون برد لشگر به فرخنده فال .

رستم سکائی فرزند زال که یلی بود در سیستان

چنانکه میدانیم - بسر برنیامد براین روزگار - که آزاده سرو اندرآمد به بار
و رستم تولد یافت تعلیم گرفت تربیت شد در جرگه یلان درآمد . همزمان با رشد و
نامبرداری او دوران فریدونیان بسر رسید - جهان گشت بی شاه و بی سر، سپاه - بزرگان
ایران انجمن کردند و براهنمائی مؤبدی دریافتند که در البرز کوه نژاده ای می زید به نام
کیقباد - که بافر و برزاست و بارسم و داد .

از رستم خواستند که به البرز کوه رود و کیقباد را بیابد و بگوید که لشگر ترا
خواستند - همی تخت شاهی بیاراستند - که در خورد تاج کیان جز تو کس - نه بینیم شاها
تو فریادرس - رستم پذیرفت و به رخس اندرآمد همانگاه شاد ، و گرازان بیامد بر کیقباد
در مسیر خود با سپاه توران رو برو شد و بناچار - در آویخت با نامداران به جنگ - پس
از پیکاری خونین دلیران توران را شکست داد که آنان - سرانجام از رزم بگریختند و
رستم به حرکت ادامه داد و به پیمود، زی شاه ایران زمین ، تابه کیقباد رسید و پیام کسان
بازگفت و افزود - کنون خیز تاسوی ایران شویم و قباد اندر آمد چو آتش ز جای و
بسوی تختگاه تاختند .

در شاهنامه باری دیگر رستم را در مناطق جنوب دریای خزر می بینیم که به خاطر
رهانیدن کاوسی کی از چنگ دیوان، بامشکلات و موانعی مواجه میشود، از هفت خوان
میگذرد و بر هفت خطر عظیم چیره میشود و بالاخره - گو پهلوان شیر فرخنده پی -
کیکائوس را از بند دیوان میرهاند و او را بر تخت مینشانند که به فرموده فردوسی -
نشست از بر تخت مازندران - ابا رستم نامور قهرمان .

* * *

این است گزارش فردوسی در باره ارتباط و هم بستگی پرگذاشته سکائیان و
مردمان جنوب دریای خزر که هر چند در قالب داستانهای حماسی ریخته شده است ولی
بدون ریشه نیست ریشه ای که از رویدادی واقعی سیراب شده است منتها قوت ذهن و
قدرت بیان غرور آفرینانه ، بر آن شاخ و بالهائی بسته است چنانکه شاعر بزرگ نیز